



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش ، پاسخ های متفرقه

کتاب هفتم



فهرست مطالب

- سوال ۱: چرا از پیامبر و امامان علیهم‌السلام، کتابی جز قرآن کریم باقی نمانده است؟ آیا نوشته‌اند؟ ۳
- سوال ۲: در خصوص «عرفان حلقه‌ها» یا «کیهانی» و فرا درمانی که کلاس‌های بسیاری را نیز دایر کرده‌اند توضیح دهید. ۵
- سوال ۳: دانشجو هستم و به خدا ایمان و عشق دارم، اما در محیطم مورد هجمه ضد تبلیغ برخی اطرافیان قرار می‌گیرم و می‌ترسم متزلزل شوم. چه کنم؟ ۷
- سوال ۴: چرا بستن کراوات را بد شمردند؟ اگر علت غربی بودن است، کت و شلوار نیز غربی است..... ۸
- سوال ۵: عقیده‌ی هر کس برای خودش محترم است و باید نزد دیگران نیز محترم شمرده شود، اما در ایران [اسلامی] چنین نیست؟ پاسخ چیست؟ ۹
- سوال ۶: چرا معصومین (ع) جهنم رفتن خود را محال نمی‌دانستند و آن چنان توبه و انابه می‌نمودند، مگر معصوم نیستند؟ ۱۱
- سوال ۷: آیا درست است که فیلم سینمایی «جدایی نادر از سیمین» یک فیلم سیاسی بوده است؟ ۱۲
- سوال ۸: امروزه حرف و حدیث در خصوص جن‌گیری و جادو بسیار است. آیا جادو صحت دارد و اگر دارد خدا چرا خلق کرد و ارتکاب به آن را گناه بر شمرد؟ ۱۳
- سوال ۹: علل اصلی دین‌گریزی نوجوانان و جوانان را چه میدانید؟ ۱۴
- سوال ۱۰: چرا برای سلامتی امام زمان (عج) دعا کرده یا صلوات می‌فرستیم، مگر خداوند متعال خود محافظ او نیست؟ ۱۶
- سوال ۱۱: قصه‌ی ۱۳ فروردین (سیزده به در) و نحس بودن آن چیست؟ و آیا ارتباطی با جشن «پوریم» یهودی‌ها دارد؟ مردم برای چه در این روز از خانه‌ها بیرون می‌روند؟ ۱۸
- سوال ۱۲: چرا جمعیت اهل سنت همیشه بیشتر از اهل تشیع بوده است؟ ۱۹
- سوال ۱۳: چرا ما باید تقاض گناه حضرت آدم و حوا (ع) را بدهیم؟ مگر نفرمود کسی را به خاطر جرم دیگری مجازات نمی‌کنم؟ آیا این تناقض نیست؟ شاید ما دلمان نمی‌خواست به این دنیا بیایم. ۲۰
- سوال ۱۴: آیا همه احادیث منقول از علامه مجلسی درست است؟ آیا صحت دارد که احادیث کذب و دروغ نیز - به ویژه راجع به جایگاه زن - بسیار توسط ایشان نقل شده است؟ ۲۲
- سوال ۱۵: آیا ارواح پس از مرگ با خانواده‌های خود در دنیا دیدار دارند - چگونه؟ پس چرا ما نمی‌فهمیم؟ ۲۳
- سوال ۱۶: فلسفه و حکمت عزاداری برای معصومین (ع) چیست؟ ۲۴
- سوال ۱۷: دوست اهل سنت می‌گوید: اگر عمر بر حق نبود، چرا حضرت علی (ع) دخترش را به خلیفه‌ی دوم داد و چرا اسم فرزندش را عمر گذاشت؟ و می‌گویند در خانه علی و فاطمه (ع) از حصیر بوده است؟ ۲۶
- سوال ۱۸: چرا حضرت علی (ع) به رغم برخورداری از قدرت بدنی کافی، در مقابل ظلم به حضرت زهراء علیها‌السلام کاری نکرد؟ ۲۸

سوال ۱۹: چندی پیش در گفتگویی در شبکه خبر، کارشناسان مدعی شدند که ۹۹٪ مردم سواد رسانه‌ای ندارند (یعنی هر چه بیان شود، بدون تحقیق قبول می‌کنند) آیا شما هم این نظر را قبول دارید؟ ۳۹

سوال ۲۰: آیا «تارالله» خواندن امام حسین (ع) مانند «ابن الله» یعنی پسر خدا خواندن حضرت مسیح (ع) نیست؟ ۳۱

سوال ۲۱: آیا صحیح است که «اعمال هدیه شده به اموات، برخی اثر موقت دارند و برخی دائمی»؟ مستند توضیح دهید؟ ۳۲

سوال ۲۲: خداوند در قرآن به برتری خدادای بعضی (انبیاء- زن و مرد و ...) نسبت به بعضی دیگر تصریح نموده است، آیا این تبعیض نیست؟ ۳۳

سوال ۲۳: چرا گفته‌اند که نام اصلی امام زمان را نبرید و حتی آن را به صورت حروف مقطوع «م ح م د» می‌نویسند و آیا مستند است؟ ۳۵

سوال ۲۴: چرا به رغم این که قرآن ما را از سبّ و لعن کفار برحذر می‌دارد، در زیارت عاشورا شاهد لعن و نفرین هستیم؟ ۳۶

سوال ۲۵: (در سایت‌ها آمده): شیعیان معتقدند که امام زمانشان زنده است. پیامبر (ص) فرمود: من بشری مثل شما هستم و از دنیا رفت؟ پس مگر عمری چنین طولانی ممکن است؟ آیا بهتر نبود که خود پیامبر (ص) زنده می‌ماند تا این همه اختلاف نباشد. ۳۸

سوال ۲۶: کارشناس شبکه تلویزیونی وهابی (وصال) مدعی شده هیچ حدیثی دال بر ولایت حضرت علی (ع) وجود ندارد؟ پاسخ مستند و کوبنده چیست؟ ۳۹

سوال ۲۷: مگر خدا نمی‌توانست به جای غایب کردن حضرت مهدی (عج)، جان او را از گزند دشمنان محفوظ دارد و اصلاً چه نیازی دارد که سال‌ها در غیبت باشد و سپس ظهور نموده و ظلم را از میان بردارد؟ ۴۱

سوال ۲۸: چرا باید حضرت مهدی عج در زمانی ظهور کند که ظلم به اعلاي درجه خود رسیده باشد. مگر اگر ظلم کمتر باشد مبارزه با آن راحت‌تر نیست؟ و چرا فقط مردم آخر زمان که عده اندکی بیش نیستند باید راحت زندگی کنند؟ ۴۳

سوال ۲۹: چرا در میان جوانان گرایش به کوروش و زرتشت تشدید شده است؟ ۴۴

سوال ۳۰: می‌گویند: امام حسین (ع) حتی شمر و یزید را هم شفاعت کرده و به بهشت می‌برد(!؟) ۴۶

سوال ۱: چرا از پیامبر و امامان علیهم السلام، کتابی جز قرآن کریم باقی نمانده است؟ آیا نوشته‌اند؟

(۲۲ بهمن ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چنین نیست و کتب بسیاری نگارش یافته و برخی از آنها باقی مانده است.

پیامبر اکرم^(ص) که خود منبع علوم الهی و وحی بودند و آنچه از علم به سایر ائمه‌ی اطهار^(ع) رسیده است، از ناحیه‌ی ایشان بوده و لذا فرمودند «انا مدینه العلم و علیّ بابها»، به امر الهی هیچ مطلبی [حتی قرآن کریم] را به قلم خود مرقوم ننمودند. لذا از کلام وحی گرفته تا سایر علوم و حتی نامه‌ها، به دیکته‌ی ایشان و قلم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب^(ع) نوشته شده است.

اما این مقوله در مورد امامان^(علیهم السلام) متفاوت است. آنها ضمن آن که اکثر وقت خود را به آموزش و تربیت شاگردان و اساتید و تعلیم آنها اختصاص می‌دادند تا آنها مباحث مختلف را کتابت کنند و ضمن آن که همیشه در جوّ اختناق، محاصره یا حتی زندان بودند، به چندین طریق کتبی نیز تألیف نمودند. کتبی که فقط در اختیار امام^(ع) بعدی قرار گرفته و هر امامی به امام بعدی داده است (مانند مصحف فاطمه زهراء سیده النساء العالمین^(علیها السلام)) - یا کتبی که با دیکته‌ی ایشان و قلم شاگردان نوشته شده است (مانند: الجامعه) که با دیکته‌ی پیامبر اکرم^(ص) و قلم امیرالمؤمنین^(ع) نگارش یافته است - و یا کتبی که به صورت مستقیم و برای عام تألیف نموده‌اند که البته برخی از آنان موجود است و برخی دیگر با دشمنی‌های حکومت‌ها، کتاب‌سوزی‌ها، جنگ‌ها و ... از بین رفته، اما اسناد معتبری دال بر نوشته شدن چنین کتابی و مطالب آن موجود است (مانند بسیاری از کتب دیگر در موضوعات متفاوت که توسط نویسندگان نگارش یافته، اسنادش وجود دارد، اما کتاب از بین رفته است) و نیز کتبی که هنوز باقی مانده است. ذیلاً به کتبی منسوب به اهل بیت^(ع) اشاره می‌گردد:

۱- «الجامعه»: کتابی درباره‌ی احکام حلال و حرام است که با املا‌ی پیامبر^(ص) و خط علی^(ع) نگارش یافته است.

۲- «الجفر»: مندرجات این کتاب حوادث کائنات است و امام علی^(ع) آن را در پوست بُز یا گوسفند نوشت. بدین جهت که بر پوست بُز (یعنی جفر) نوشته شد، آن را «جفر» نامیده‌اند.

۳- «کتاب علی»: در مورد این کتاب نوشته‌اند: این کتاب با املا‌ی پیامبر^(ص) و خط علی^(ع) نگارش یافته است و مشتمل بر مسائل مربوط به حلال و حرام است. این کتاب از امام قبلی به امام بعدی به عنوان میراث امامت منتقل شده و بارها مورد استشهاد امامان بعدی قرار گرفته است. برخی گفته‌اند: این کتاب همان کتاب جامعه است.

۴- «مصحف فاطمه»: برخی نوشته‌اند این کتاب کتابی است با املا‌ی پیامبر^(ص) و خط علی^(ع).

طبق اسناد معتبر: بعد از رحلت پیامبر^(ص) خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا حزن و اندوه حضرت زهرا^(س) را بکاهد. وی با آن بانوی بزرگ هم صحبت شد و حاصل آن همین کتاب است که با املا‌ی حضرت زهرا^(س) و خط علی^(ع) نگارش یافته است.

۵- کتاب الاداب: این کتاب منسوب به امام علی^(ع) می‌باشد.

۶- کتاب الفرائض: به قلم امام علی^(ع) می‌باشد.

۷- جمع القرآن و تأویله یا جمع القرآن علی ترتیب النزول: از امام علی^(ع)

۸- کتاب اعلی فیه ستین نوعاً من انواع علوم القرآن: از امام علی^(ع) است.

۹- کتاب فی زکاه الغنم: از حضرت امام علی^(ع).

- ۱۰- کتاب فی ابواب الفقه: از امام علی^(ع).
 - ۱۱- کتاب آخر فی الفقه: نیز از امام علی^(ع) می باشد.
 - ۱۲- عهدنامه مالک اشتر: از امام علی^(ع).
 - ۱۳- وصیت به محمد بن حنفیه: از امام علی^(ع).
 - ۱۴- الصحیفه الکامله فی الادعیة: از امام چهارم^(ع).
 - ۱۵- رساله ی حقوق: از حضرت امام سجاد^(ع).
 - ۱۶- کتاب الهدایه: از امام باقر^(ع).
 - ۱۷- رساله ی امام ششم به نجاشی (والی اهواز) معروف به رساله ی عبدالله بن نجاشی.
 - ۱۸- کتاب ابیض، امام صادق^(ع) که فرمود: «نزد من جفر ابیض است و محتوایش: زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه است، مصحف فاطمه قرآن نیست، بلکه در آن هر حکمی که مورد نیاز بشر باشد، وجود دارد».
 - ۱۹- توحید مفضل: امام صادق^(ع) در مورد خداشناسی، املا نمود و مفضل بن عمر آن را به نگارش در آورد.
 - ۲۰- کتاب اهللیجه: از امام صادق^(ع).
 - ۲۱- رساله ی جبر و تفویض: از امام هادی^(ع).
 - ۲۲- کتاب مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق^(ع).
 - ۲۳- رساله ی ذهبیه: در مورد طب از امام هشتم^(ع).
 - ۲۴- صحیفه الرضا یا مسند الرضا از امام هشتم^(ع).
 - ۲۵- رساله ی جبر و تفویض: از حضرت امام هادی^(ع).
 - ۲۶- اجوبه؛ پاسخ به سؤالات یحیی بن اکثم: از امام هادی^(ع).
 - ۲۷- قطعه من احکام الدین: از امام هادی^(ع).
 - ۲۸- تفسیر قرآن کریم: منسوب به امام حسن عسکری^(ع).
 - ۲۹- مواعظ قصار: از امام حسن عسکری^(ع).
 - ۳۰- رساله ی منقبت: از امام حسن عسکری^(ع).
 - ۳۱- مکاتبات الرجال: از امام حسن عسکری^(ع).
- البته کتب بسیار دیگری وجود دارد که گردآوری، بیانات، نامه ها و مکتوبات و معارف منتشر شده از ناحیه ی آن وجودهای مبارک است، از جمله: «نهج البلاغه، که توسط مرحوم سید رضی جمع آوری شد» - «صحیفه ی سجادیه» - «مسند امام علی^(ع) که توسط نسائی جمع آوری شد» - «الصحیفه الثانیة السجادیة، که توسط مرحوم شیخ حرّ عاملی جمع آوری شد» ... و ده ها کتاب دیگر.

سوال ۲: در خصوص «عرفان حلقه‌ها» یا «کیهانی» و فرا درمانی که کلاس‌های بسیاری را نیز دایر کرده‌اند توضیح دهید. (۲ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در اسلام چیزی به نام «عرفان کیهانی» یا «عرفان حلقه‌ها» و دکان و دستگاهی به نام «فرا درمانی» نداریم. اینها بازی‌هایی جهت انحراف اذهان عمومی از اسلام ناب و کاسبی از راه غیرمشروع و فریب مردم است. جهت دور کردن اذهان از اسلام عقلایی، اسلام نجات بخش، اسلام فردی و اجتماعی است و ریشه‌ای قدیمی دارد، منتهی در دوره‌ی ما توسط شخصی به نام «طاهری» باب شد که چندین بار نیز بازداشت شده است. اندیشه‌ها [یا بهتر بگوییم توطئه‌های وی و امثال وی] ریشه در ادغام اندیشه‌های «وهابیت» و نیز «صوفی‌گری» دارد که سعی می‌کند رنگ و لعاب علمی نیز به آن ببخشد. اگر دقت شود مشهود می‌گردد که شاگردان و طرفداران وی بیشتر از دو قشر هستند:

الف - افرادی که دوست دارند نامشان مسلمان باشد، اما حوصله‌ی تقید ندارند و به انجام احکامی (چون نماز) نیز تنبل هستند. مضاف بر این که از کبر و غرور خاصی نیز برخوردار بوده و می‌خواهند بگویند که ما در اسلام شناسی و مسلمانی یک سر و گردن هم بالاتر از دیگران هستیم و این دیگران هستند که نمی‌فهمند. در این اوصاف افشاری که تحصیلات دانشگاهی دارند بیشتر دیده می‌شوند.

ب - افرادی که دچار ابتلائات و گرفتاری‌های ویژه‌ای می‌باشند، مثلاً فرزندشان عقب‌افتاده است و با علم پزشکی امروز قابل‌معالجه نمی‌باشد یا خودشان دچار بیماری‌هایی چون MS هستند یا اختلالات عصبی و روانی هستند. اینها به خاطر فشار روحی و روانی به هر وسیله‌ای از حق و باطل، علمی و غیرعلمی متوسل می‌شوند، از معالجه گرفته، تا زیارت، دعانویسی، جن‌گیری ... و به اصطلاح فرا درمانی. و با القانات کاذب گمان می‌کنند که در رفع مشکلشان پیشرفتی نیز حاصل شده است. اگر به هر نام دیگری به این حيله‌ها متوسل می‌شدند، فقط نام کلاهبرداری از راه اغفال سزاوار آنها بود، اما چون نام اسلام و عرفان اسلامی را نیز جعل کرده‌اند، منافقان هدفدار نیز محسوب می‌گردند.

عرفان، از معرفت می‌آید، یعنی شناخت. البته شناختی که فقط منحصر به «علم و آگاهی» نباشد، بلکه ایمان و عمل را نیز به دنبال آورد. وگرنه ابلیس هم خدا می‌شناخت و خوب هم می‌شناخت، آیا می‌توان نامش را «عارف» گذاشت؟! راه رسیدن به عرفان واقعی نیز در کتاب و سنت «سیره‌ی معصومین (علیهم‌السلام)» به وضوح بیان شده است.

دقت شود که برخی گمان می‌کنند با هر کشف علمی یا شناخت رابطه‌ی منطقی بین اجزای عالم، می‌توانند خدا را انکار نموده و یا تعاریف مادی صرف از «دین» ارائه دهند. و حال آن که هر چه پیشرفت در عرصه‌ی علم حاصل گردد، چیزی جز «کشف» آنچه بوده و خدا بر اساس علم و حکمتش آفریده نیست. احکام اسلامی نیز بر اساس علم و حکمت خداست، و بالتبع از خواص و آثار فیزیکی در بدن و روحی در روان و روح آدمی نیز برخوردار می‌باشد، اما عبادت برای این آثار و خواص خودش از مصادیق شرک است. مثل کسی که برای رژیم غذایی روزه بگیرد، برای نرمش بدن نماز بخواند و یا برای اتصال هفت نقطه‌ی بدنش به مغناطیس و جاذبه‌ی زمین یا به قول آنها «چاکراه‌ها» سجده کند تا انرژی‌های منفی را به زمین بدهد و انرژی‌های مثبت را جذب نماید. سجده با این نیت، با سجده به بت هیچ فرقی ندارد و نه تنها سبب رشد عرفانی نمی‌گردد، بلکه سبب تحجر و غفلت و اوهام بیشتر نیز می‌گردد. و بدبخت‌ترین شخص کسی است که راه انحرافی را پیش‌گیرد، اما گمان نماید که صراط مستقیم همین است و بهترین کار را او انجام می‌دهد:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»
(الکوف، ۱۰۳ و ۱۰۴)

ترجمه: بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترینند خبر دهیم * همان کسانی که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند.

روش کار آنان این گونه است که ابتدا به نام «خدا» و «اسلام» وارد می‌شوند و سپس به بهانه‌ی ارتباط مستقیم با خدا، هر گونه ارتباطی که از طریق توجه به معصوم^(ع) در قالب توسل، شفاعت و دعا باشد را قطع می‌کنند و سپس به بهانه‌ی بی‌نیازی خدا و ضرورت ارتباط مستقیم بنده با خدا، به کنار گذاشتن نماز ترغیب می‌کنند و سپس به بهانه‌ی توجیحات علمی، حلقات کیهانی و عرفان حلقه‌ای، چند فرمول و وهم را مطرح نموده و توسل به خود و روش‌های خود را جایگزین می‌کنند و تمامی تلاششان در «القای» دروغ‌های خود جهت ایجاد انحراف در اعتقادات، باورها و ایمان، عقل و بصیرت مردم است و البته عده‌ای هم مشتری همین حرف‌ها، بازی‌ها و ... می‌باشند. خداوند متعال در قرآن کریم به هر دو دسته تصریح نموده است:

الف - القاکنندگان کذب و دروغ از راه «القای حرف و سخن»:

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَسْمَعُ كَإِذِ بُونَ»

(اشعراء، ۲۲۱ تا ۲۲۳)

ترجمه: آیا خبرتان دهم که شیطان‌ها به چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر همه‌ی دروغ‌سازان گنه پیشه نازل می‌شوند * [آنهایی که] مسموعات (شنیده‌های) خویش را (به دیگران) القا می‌کنند و بیشترشان دروغ‌گویانند.

ب - مشریان حرف مفت «لهو الحدیث»:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»
(لقمان، ۶)

ترجمه: بعضی از مردم گفتار بازیچه [حرف مفت] را می‌خرند، تا بدون علم مردم را از راه خدا گمراه کنند، و راه خدا را مسخره گیرند، آنان عذابی خفت‌آور دارند.

سوال ۳: دانشجو هستم و به خدا ایمان و عشق دارم، اما در محیطم مورد هجمه ضد تبلیغ برخی اطرافیان قرار می‌گیرم و می‌ترسم متزلزل شوم. چه کنم؟ (۷ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته اطرافیان شما جاهل هستند، نه کافر یا مشرک. اما در جایی که اهل جهل، کفر و شرک بر باطل خود که هیچ مبنای علمی و عقلی ندارد و فقط پیروی از اوهام و هوای نفس است استواری و پافشاری می‌کنند، هیچ دلیلی ندارد که مؤمن و عاشق «الله جل جلاله» که عقل، فطرت، بصیرت و علمش شاهد اوست، به خاطر جوهای مسموم آنها احساس نگرانی یا ترس نماید.

در هر حال انسان بدون پرستش در این عالم وجود ندارد، چرا که پرستش، فطرت انسان است و اکتسابی نیست که یکی کسب کند و دیگری نکند، لذا کسی که «الله» را که معبود و معشوق حقیقی است و در هر ذره‌ی عالم هستی خود را به ما نشان داده و معرفی می‌کند نپرستد، حتماً «إله»، معبود و معشوق کاذبی را به جای آن گذاشته و آن را می‌پرستد و راه سومی وجود ندارد. حتی آن کسی که گمان می‌کند نه خدا را می‌پرستد و نه غیر خدا را و اصلاً هیچ چیزی را نمی‌پرستد نیز بنده‌ی هوای نفس خود می‌باشد و هوای نفسش را عبادت و بندگی می‌کند. منتهی عشق به هوای نفس او را کر و کور کرده و نمی‌فهمد.

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه، ۲۳)

ترجمه: هیچ دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و بر گوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید؟

به همین دلیل شاهدیم که خداوند متعال به پیامبرش نمی‌فرماید که به آنها بگو من «الله» را می‌پرستم و شما او یا هیچ چیز دیگری را نمی‌پرستید، بلکه می‌فرماید: به آنها بگو: من آنچه شما می‌پرستید را نمی‌پرستم و شما نیز آنچه من می‌پرستم را نمی‌پرستید (الکافرون). در واقع همه پرستنده هستند.

اما ایمان نیز باید تقویت شود و راه تقویت، یکی شناخت بیشتر است و دیگری ارتباط بیشتر. شما اگر کسی را قبول نموده و به او علاقه پیدا کنید، هر چه بیشتر کمالات و فضایل او را بشناسید، ایمان و علاقه‌ی شما به او تشدید می‌گردد، اما اگر ارتباط شما با او کم و کمتر شود، نه تنها شناخت لازم حاصل نمی‌گردد، بلکه کم‌کم دوری اثر می‌گذارد و معشوق و محبوب فراموش می‌شود. لذا باید شناخت و ارتباط را هر لحظه بیشتر، عمیق‌تر و مستحکم‌تر نمود.

ایمان به خداوند متعال، یک تئوری نیست که فقط در بعد «نظری» مورد قبول یا عدم قبول واقع گردد. بلکه یک «اتصال» است بین «عارف و معروف»، «محبّ و محبوب»، «عاشق و معشوق» و «عبد و معبود». پس این «اتصال» را باید همیشه حفظ و تقویت نمود.

یاد خدا «ذکر»، سبب وصل مدام است. نماز «صلوة» وسیله‌ی وصل است. تلاوت قرآن کریم، وصل است. در نماز عبد با معبود سخن می‌گوید و در تلاوت قرآن معبود با عبد سخن می‌گوید. توسل به اولیای الهی حلقه‌ی وصل است ... و باید دائم با خدا حرف زد. رابطه‌ی با خدا باید رابطه‌ی بندگی، عاشقی و رفاقت باشد. یکی از اسمای خدا که در دعاها نیز بسیار وارد شده است «رفیق» است. باید با خدا رفیق بود و به خیل رفقای او پیوست. او به رفقایش نظر رحمت و لطف و محبت ویژه دارد و به آنها نعمت معرفت، ایمان و لذت مناجات می‌دهد، لذا باید در جمع «انعمت علیهم» حضور یافت تا اتصال باقی بماند و معرفت، ایمان، عشق و امید به خدای منان تقویت و مستحکم گردد.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (النساء، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین هستند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی.

مطلب مرتبط:

یادداشت سردبیر: [قاعده حرکت و اتصال - صلاة و صلوات](#)

سوال ۴: چرا بستن کراوات را بد شمردند؟ اگر علت غربی بودن است، کت و شلوار نیز غربی است.

(۷ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایراد، صرفاً در غربی بودن آن نیست. نه تنها کت و شلوار، بلکه بسیاری از لوازم مصرفی ما تولید غرب است و در صنایع مادر یا صنایع کوچک‌تر نیز بسیاری از لوازم یا قطعات، تولید غرب است و چرخه‌ی صنایع مانند حلقات یک زنجیر به هم پیوسته است و گاه انفکاک و انقطاع مطلق نه معقول است و نه مقرون به صرفه و نه ممکن. بلکه موضوع این است که کراوات یک علامت و یک مظهر است و اسلام به مؤمنین و مسلمانان می‌فرماید که خود را شبیه کفار نکنید.

لباس، مدل مو، کفش، کیف و یا حتی بسیاری دیگر از اقلام و یا حتی روش‌ها و رفتارها نه تنها گاه لازم و ضروری است، بلکه چنان عمومیت دارد که علامت یا مشخصه‌ی یک گروه خاص محسوب نمی‌گردند. اما گاه شیء یا مدل یا رفتاری علامت است و تبلیغ مستقیم و غیرمستقیم یک نوع اندیشه یا گرایش محسوب می‌گردد. به عنوان مثال: حجاب نیز نوعی لباس است و بسیاری از دختران و زنان در این عالم، چه در گذشته و چه حال روستری می‌گذاشتند و می‌گذارند و چنان چه شاهدیم، روستری‌های ساخت ایتالیا بازار روستری جهان را گرفته است. اما اگر همین روستری به شکل حجاب اسلامی و برای پوشاندن سر، مو و گردن و ... استفاده شود، یک علامت می‌شود و به همین دلیل در غرب ممنوع اعلام می‌گردد.

کراوات یا پاپیون حتی لباس نیز نیست و هیچ مشخصه یا خاصیت پوششی هم ندارد، بلکه صرفاً یک علامت است. کراوات، ریشه در دوره‌ی حکومت کلیسا دارد و پس از جنگ‌های صلیبی و سقوط دولت عثمانی و سایر کشورهای اسلامی، به اجبار و به تبلیغ به فرهنگ مسلمانان تحمیل شد.

در آن دوره حکومت در اختیار مسیحی‌ها و کلیسا بود و قدرت نیز در دست «کراوات‌ها» بود که مانند جنگ «صربستان و کراوات‌ها» علیه مسلمانان «بوسنی هرزگوین» در آن موقع نیز جنایات بی‌شماری علیه مسلمانان و اساساً غیرمسیحی‌ها به راه انداختند و کراوات‌ها [در یوگسلاوی سابق و ...] نقش بسیار مهمی در این جنگ‌ها داشتند.

در آن دوره، مردم را مجبور کردند که به میل و یا با اجبار (و از ترس کشته شدن یا آسیب دیدن به عنوان غیرمسیحی یا مخالف)، صلیب به گردن خود آویزان کنند. این صلیب، کم‌کم و به ویژه پس از رنساس که مردم مسیحی بودند، اما حکومت‌های ضدکلیسا و مسیحیت قدرت را در دست گرفتند، به شکل «کراوات» درآمد و پس از مدت کوتاهی نیز به «پاپیون» تبدیل شد، تا هم مستقیماً صلیب نباشد و هم اعتقاد و گرایش دینی مسیحیان را پاسخگو باشد. و پس از آن به عنوان سمبل «مدرنی، شیک و گرایش به غرب» به همگان تحمیل شد و توسط عمالی چون آتاتورک (یا آتاترک) در ترکیه، رضاخان در ایران و شیوخ وابسته در کشورهای عربی به بلاد اسلامی تحمیل گردید. و سپس با تبلیغات گسترده‌ی مستقیم و غیرمستقیم القا کردند که هر کس کراوات بزند، لابد انسان فرهیخته، با فرهنگ و با شخصیتی است و هر کس نزند، لابد انسانی لاپایلی است. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی این فرهنگ حتی در میان شخصیت‌ها و سیاستمداران غربی نیز شکسته شد، اما هنوز استعمال و بر آن اصرار می‌شود.

لذا نه تنها لزومی ندارد که یک مسلمان و یک ایرانی، صلیب و علامت مسیحیان و غربی‌ها را به گردن خود آویزان نماید و خود را به شکل آنان درآورد - به ویژه آن که امروزه کراوات به غیر از علامت صلیب مسیحیت، علامت غرب‌زدگی نیز می‌باشد - بلکه مسلمان نباید ذلیل باشد و چنین علامتی را به عنوان غرب‌زدگی، یا شیک‌ی یا هر عنوان دیگری به گردن خود آویزان نماید. یک مسلمان خودش انسان و علامت خدا، ایمان و اسلام است و نباید خود را به ابزار زنده و متحرک تبلیغاتی دشمنان خود مبدل نماید.

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۱۳۹)

ترجمه: و سست نشوید، و اندوهگین نباشید و شما برترید، اگر مؤمن باشید.

«فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ» (محمد(ص)، ۳۵)

ترجمه: پس شما مسلمانان سست نشوید، و مشرکین را (با کوتاه آمدن، همسویی، هم‌رنگی و...) به مسالمت دعوت نکنید در حالی که شما پیروز و دست بالا‌ئید و خدا با شما است و هرگز پاداش اعمالتان را کم نمی‌کند.

سوال ۵: عقیده‌ی هر کس برای خودش محترم است و باید نزد دیگران نیز محترم شمرده شود، اما در ایران [اسلامی] چنین نیست؟ پاسخ چیست؟ (۱۱ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این یک شعار انحرافی است که جهت ایجاد امنیت برای ترویج عقاید انحرافی در میان ملت‌ها و به ویژه ملل مسلمان طرح و ترویجش کرده و می‌کنند.

ممکن است عقیده‌ی هر کسی برای خودش محترم باشد، اما هیچ دلیلی ندارد که نزد دیگران نیز محترم شمرده شود. و چه بسا عقیده‌های فاسد، منحط و مخربی وجود دارد که باید مغبوض دیگران قرار گیرد تا جامعه به انحطاط کشانده نشود. لذا این شعار به ظاهر لیبرالی را مطرح کردند تا هر مانعی را از سر راه ترویج این عقاید منحرف بردارند.

عده‌ای بر عقیده‌ی ماکیاولی هستند و بر این باورند که هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف، انسان می‌تواند به هر شیوه‌ای [از جمله ظلم و جنایت در حق دیگران] متوسل شود! عده‌ای دیگر (لیبرال دموکراسی) معتقدند که انسان‌ها در سه دسته درجه بندی شده‌اند و انسان‌های هر درجه باید در راه منافع و لذا از انسان‌های درجه‌ی بالاتر قربانی شوند. در این عقیده امریکایی‌ها و بخشی از اروپایی‌ها درجه یک قلمداد شده و آفریقایی‌ها و آسیایی‌ها و به ویژه مسلمانان انسان‌های درجه سه خوانده می‌شوند. عده‌ای تحت عنوان آزادی‌های فردی و اجتماعی معتقدند که باید هر فساد را که هوس کردند به انجام رسانند، اگرچه دامنه‌ی این فساد دیگران را در بر گرفته و یا اساساً انسانیت و بشریت را به انحطاط بکشاند ... آیا این گونه عقاید محترم بوده و باید نزد دیگران محترم شمرده شوند؟!

«أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (آل عمران، ۸۷)

ترجمه: جزای این گونه افراد این است که لعنت خدا و عموم ملائکه و مردم بر آنان خواهد بود.

دقت شود که چه در زندگی فردی و چه در زندگی اجتماعی، معمولاً عقیده‌ی باطل برای معتقد به آن نیز محترم نیست، اما از دیگران احترام به عقیده‌ی خود را انتظار داشته و مطالبه می‌کنند تا آسوده‌تر به امیال خود برسند.

آیا شخص یا دولت یا حکومتی که عقیده‌اش سلطه و استعمار دیگران است، به عقیده‌ی استعمارگری احترام می‌گذارد و حاضر است به استعمار دیگران درآید؟! آیا غارتگر (چه فرد و چه یک حکومت) به عقیده‌ی غارتگری احترام گذاشته و حاضر است اموال خودش مورد تاراج قرار گیرد؟! آیا جنایتکار حاضر است قربانی جنایت دیگران گردد؟! آیا همان‌هایی که منافع و لذتشان در به انحطاط و فساد کشانده شدن دیگران است، این انحطاط و فساد را برای خود و خانواده‌ی خود جایز و قابل احترام می‌دانند؟

در عالم سیاست نیز همین‌گونه است. چنان چه شاهدیم قدرت‌های زورگو و تجاوزگر، نه تنها هیچ احترامی برای عقیده‌ی دیگران قائل نیستند، بلکه با هجمه‌های فرهنگی، تبلیغاتی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و حتی ترور عالمان و اندیشمندان اقوام و فرهنگ‌های دیگر، تلاش می‌کنند تا آنان را از عقاید خود برگردانند و عقیده‌ی خود را بر آنان تحمیل کنند. و اگر آنچه در شعار و تبلیغ جایز برشمرند نسبت به خودشان انجام گیرد، نام‌هایی چون فاشیسم، آنارشیسم و تروریسم بر آن می‌نهند و از هیچ کاری برای انهدام آن کوتاهی نمی‌کنند.

لذا نه تنها در ایران (نزد ملت ما) هر عقیده‌ای محترم نیست، بلکه در هیچ کجای دنیا چنین نیست که به هر عقیده‌ای احترام بگذارند. لذا اگرچه عقیده‌ی خودشان باطل و عقیده‌ی دیگران (حتی ملت خودشان) بر حق باشد، عقیده و صاحب عقیده را با هم منکوب می‌کنند.

ما (ایرانی‌ها) عقیده داریم که باید آزاد و مستقل باشیم و به حد توان روزافزون خود مسیر رشد و ترقی و کمال را در عرصه‌های متفاوت طی کنیم، آیا به این عقیده احترام می‌گذارند؟! فلسطینی‌ها معتقدند که نباید

تاوان دروغی به نام هلوکاست در آلمان نازی را آنها به اسرائیلی‌ها بدهند. آیا این عقیده نزد آنان محترم است؟! ملت‌های امریکا و اروپا معتقدند که یک گروه سرمایه‌دار یک درصدی (که البته بسیار کمتر هستند)، خون ۹۹٪ را می‌مکد و عقیده دارند که باید این روند تغییر یابد. آیا عقیده‌ی آنها نزد مدعیان لیبرال دموکراسی محترم است؟!... یا این شعارها را فقط برای ما می‌دهند که گمان کنیم عدم مخالفت با عقیده‌ها و اهداف آنها نوعی روشنفکری است؟!!

اما نکته‌ی دیگر قابل توجه آن که «عقیده»ی هر کس مربوط به خودش است [نه این که الزاماً محترم است] و هیچ کس نمی‌تواند عقیده‌ای را بر دیگری تحمیل کند، اما مسئله‌ی ضرورت اجرای «قانون» در یک جامعه، با «عقیده» دو مقوله‌ی متفاوت است.

اگر هر کسی بخواهد در ذهن خود عقایدی داشته باشد و عقایدش را در ذهنش زنده به گور کند، هیچ مشکلی نیست و کسی با آن عقیده مخالفت نخواهد کرد، اما اگر هر کس بخواهد به عقیده‌ی خود جامعه‌ی عمل بپوشاند و به عقیده‌ی خود عمل نماید که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و واقعاً آنارشیسم و فاشیسم حاکم گردیده و جامعه به سرعت متلاشی و منهدم شده و بدن نیمه‌جان و یا لاشه‌اش طعمه‌ی کفتارها و لاشخورها قرار می‌گیرد. اما همان‌هایی که این شعارها را می‌دهند، پس از سلطه بر این جامعه منهدم شده، با قیافه‌ای محقانه و روشنفکرانه، ضرورت قانون‌پذیری را دیکته و حتی به زور تحمیل می‌کنند.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۶: چرا معصومین (ع) جهنم رفتن خود را محال نمی‌دانستند و آن چنان توبه و انابه می‌نمودند، مگر معصوم نیستند؟ (۲۹ اسفند ۱۳۹۰)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

پس از آن که به اصل معنای عصمت که فقط به دوری از گناه اطلاق نمی‌گردد، بلکه هر گونه خطا و نسیانی را نیز در بر می‌گیرد و علت آن، که بر دانش و بینش و اخلاص در هدف (توحید) استوار است توجه نمودیم، در بررسی موضوع از باب «گناه» و «توبه» و ترس از «عذاب» نیز باید به چند نکته مهم توجه نماییم. از جمله:

الف - معنای «ذنب» الزاماً «گناه و معصیت» نیست، بلکه به هر چیزی که به سابقه‌ی انسان بچسبد، مثل تهمت، افترا، شایعه و ... نیز «ذنب» گفته می‌شود و گناه را نیز چون ضمیمه‌ی سابقه شده و به وجود می‌چسبد، ذنب گفته‌اند. لذا خداوند متعال به پیامبرش فرمود با فتح مکه همه‌ی ذنوب گذشته و آینده‌ی تو را محو می‌کنم. یعنی دیگر تهمت‌های وصل شده به ایشان مانند «شاعری، جنون و ...» پاک و بی‌اثر می‌گردد. لذا اهل عصمت^(ع) نیز دائماً از «ذنوب» به خداوند کریم پناه برده و طلب استغفار (پوشش) و از بین بردن آثار و تبعات آن می‌نمودند.

ب - اگر «عصمت» در باب پرهیز از گناه جبری باشد، معصوم در برخورداری از آن اختیار و اراده‌ای نداشته است، لذا نه شایستگی رهبری و الگو شدن را پیدا می‌کند و نه مستحق آن مقام‌ها، درجه‌ها و ثواب‌ها می‌گردد. پس از آنجا که اختیار از آنان [مانند سایر آحاد بشر] هیچ‌گاه سلب نگردد، معلوم می‌شود که به اختیار و اراده‌ی خود از گناهان و معاصی اجتناب می‌نمودند. پس تا اختیار هست، احتمال لغزش هیچ‌گاه برای هیچ کسی محال نیست.

اما گناه برای هر کسی درجاتی دارد. فرمود: «حسنات الابرار، سیئات المقربین» یعنی: گناه کارهای خوب نیکان، برای مقربین گناه محسوب می‌گردد. به عنوان مثال: شاید اگر بنده و شما هفته‌ای یک بار هم نماز شب را اقامه کنیم، بسیار ثواب باشد، اما برای مقرب، ترک شب‌های دیگر گناه می‌شود. یعنی از آن درجه‌ای که در قرب الهی داشت نزول می‌یابد. لذا اگر اهل عصمت^(ع) اقرار به گناه کرده و از آن پوزش می‌خواستند، نه بدین معناست که به معصیت و نافرمانی خدا مبادرت می‌کردند، بلکه با توجه به شناخت، محبت و مقامی که داشتند، اشتغال اجباری به بسیاری از امور دنیوی را نیز نوعی نزول در توجه محض دانسته و بر خود معصیت می‌شمردند. بدیهی است که حال اتصال و محو وجود مبارک رسول الله^(ص) یا امیرالمؤمنین^(ع) و سایر معصومین^(علیهم‌السلام) به هنگام نماز یا نیایش با پروردگارشان، با حال آنها به هنگام صرف غذا یا سایر امور اجتناب‌ناپذیر در حیات دنیوی متفاوت بوده است.

ج - و دیگر آن که وقتی بیان می‌شود که «رحمت» خدا واسعه است، یعنی اهل عصمت^(ع) نیز تحت ظل رحمت او قرار گرفته‌اند، نه این که چون معصوم هستند، دیگر نیازی به آن رحمت ندارند. بدیهی است اگر رب جلیل با «عدلش» رفتار نماید، همه گرفتار می‌شوند. منتهی هر کسی را به حدّ خود مؤاخذه می‌نماید. در حکایات نقل شده که حضرت موسی^(ع) بسیار وارسته از دنیا بود و اصلاً به دنبال راحتی بدن نبود تا آنجا که اغلب بالش او یک یا چند خشت (آجر) بود. خوب ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که این وارستگی مستحق پاداش فراوانی است. اما همین پاداش نیز مستلزم رحمت خداست، و اگر با عدلش رفتار کند، قضیه متفاوت می‌گردد. لذا ندا رسید: «یا موسی! به عزت و جلالم سوگند که اگر بخواهم، حتی از همین خشت زیر سرت هم سؤال می‌کنم». بدیهی است وقتی نظام خلقت قانونمند است، هیچ خلأیی وجود ندارد و همه چیز به هم مرتبط بوده و تأثیر دارد، هیچ فعلی و آثار هیچ فعلی نادیده گرفته نمی‌شود. پس اگر نظر لطف، کرم، عفو، مغفرت و رحمت الهی تعلق نگیرد و با عدل الهی رفتار شود، همه دچار خواهند بود. و البته تکلیفی که بر امیرالمؤمنین^(علیه‌السلام) است به تناسب جایگاه و مقام قریبش است و انتظار و سؤالی که از او می‌شود نیز به همان تناسب خواهد بود و با ما فرق دارد. لذا آنان نیز تا وقتی حیات دنیویشان ادامه داشت، خود را در امان نمی‌دانستند، مگر باذن الله و ظل رحمت و مغفرت الهی.

د - در باور و تصور ما و امثال ما، عذاب الهی همان آتش جهنم است، اما در شناخت و باور اولیای خدا و مقربین - به ویژه معصومین^(ع) - لحظه‌ای و ذره‌ای دورتر شدن از مقام قرب و لقای که دارند جهنم و عذابی سخت‌تر از جهنم ماست. لذا امیرالمؤمنین^(ع) در دعای خود به ربّش عرض می‌کند: به فرض [محال] که آتش جهنم تو را تحمل کنم، دوری از نظر کریمانه‌ی تو را چگونه متحمل شوم؟ یعنی این عذابی دردناک‌تر و غیر قابل تحمل‌تر است. «يَا إِلَهِي! صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ تَارِكٍ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ إِلَى كَرَامَتِكَ».

سوال ۷: آیا درست است که فیلم سینمایی «جدایی نادر از سیمین» یک فیلم سیاسی بوده است؟

(۵ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بستگی دارد که منظور و برداشت از فیلم سیاسی چه باشد؟ در هر حال بیش و پیش از آن که موضوع (سوژه‌ی) فیلم سیاسی باشد، رویکرد و نحوه‌ی برخورد با آن در جشنواره‌های داخلی و خارجی، سیاسی بوده است.

این فیلم نه از یک فیلم‌نامه‌ی قوی برخوردار بود و نه از تکنیک، کارگردانی، صدا، نور، لباس ... و سایر محورهای مورد نظر جهت اهدای جوایز، سر و صدا و جوسازی. بلکه تنها هنرش این بود که مانند بسیاری دیگر از فیلم‌های سینمایی ما سعی داشت نشان دهد که زن در ایران به خاطر نظام، فرهنگ و قوانین اسلامی، در بدبختی، رنج و مظلومیت به سر می‌برد (شعائر فمینیستی). همین.

متأسفانه در کشور ما از این گونه فیلم‌ها که فقط خوشایند دولت‌های خارجی است بسیار ساخته می‌شود و جشنواره‌ها نیز موظف و مکلف به اهدای جوایز به این گونه فیلم‌های ایرانی هستند.

بدیهی است که فیلم سینمایی «جدایی نادر از سیمین» به لحاظ فنی هیچ حرفی برای گفتن نداشت و به لحاظ موضوع نیز تطبیقی با واقعیت نداشت. لذا فقط به خاطر «جریان و جوّ سیاسی» ساخته شد و جایزه گرفت. که اهدای جایزه‌ی اسکار به این فیلم به بهانه‌ی «بهترین فیلم زبان خارجی» و نیز تبریک پیش از انتخاب و اهدای جایزه‌ی «رضا پهلوی» به کارگردان و همچنین تبریک سخنگوی دولت امریکا به کارگردان و تأکید بر این که «این فیلم توانست زندگی مردم ایران را به نمایش بکشد»، بیانگر حقایق پشت پرده و نیز رویکرد سیاسی اهدای جوایز می‌باشد.

مرتبط:

■ [دولت امریکا نیز به اصغر فرهادی \(برنده‌ی جایزه اسکار\) تبریک گفت/ فیلم بعدی را در خارج می‌سازد.](#)

سوال ۸: امروزه حرف و حدیث در خصوص جن‌گیری و جادو بسیار است. آیا جادو صحت دارد و اگر دارد خدا چرا خلق کرد و ارتکاب به آن را گناه بر شمرد؟ (۵ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان‌طور که اشاره کردید، نه تنها در جامعه‌ی ما، بلکه در جوامع غربی (به ویژه انگلیس) نیز این مباحث رواج دارد و اساس «فراماسون» - که اداره‌ی جهان را در اختیار گرفته - نیز بر محور گرایش به شیطان [که از جنیان] است می‌باشد.

در هر حال «جن» وجود دارد و یکی از مخلوقات خدا مانند سایر مخلوقات و موجودات است. جن‌ها نیز مانند انسان [البته کمتر] از قوه‌ی اختیار و انتخاب برخوردار هستند. لذا آنان نیز مکلف هستند. به همین دلیل دین برای آنها نیز هست و بالتبع «مؤمن و کافر» یا «اهل عبادت و معصیت» دارند و ابلیس، خودش از گروه جنیان بود که به خاطر انحرافش شیطان نامیده شد. او نیز مانند آدم^(ص) اولاد و مانند دیگران اعوان و انصار دارد. اراده، تصمیم و قسم ابلیس، مبنی بر نشستن سر راه انسان و دعوت او به انحراف (شیطنت) بوده و هست و لذا مرتبط می‌گردد و اهل اطاعت او نیز خواسته یا ناخواسته، با شیاطین (که از نوع انسان باشند یا جن) مرتبط می‌گردند. اما «جادو»، اغلب نوعی تسخیر در چشم، خیال و تصور بیننده است، چنان‌چه در قرآن کریم بیان شده که جادوگران قوم فرعون ریسمان‌های خود را انداختند و کاری کردند که بیننده خیال کند که آنها مار شده و در حال جنبش هستند (نه این که واقعاً مار شده باشند):

«قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» (طه، ۶۶)

ترجمه: گفت: شما بیفکنید و آن وقت در اثر جادوی آنان به نظر (خیال) اورسید که ریسمان‌ها و عصاهایشان راه می‌روند. اما هر گونه تسخیری، ناشی از به کارگیری قوانین علمی است. جهان خلقت تجلی علم و حکمت خداوند متعال است. هر گونه شناخت و بالتبع صنعت و کاری، نشأت یافته از نوعی اشراف و تسخیر علمی است. اگر جهان تجلی علم نبود و بر قواعد محکمی استوار و منظم نبود، کشف هیچ علمی میسر بود. اما انسان می‌تواند از این علم و سلطه‌ی خود به گونه‌ای نامطلوب استفاده نماید. مثلاً «اتم» را بشناسد و بمب اتمی بسازد - الکترونیک را بشناسد و در گسترش فساد و فحشا تلاش کند - شیمی را بشناسد و بمب‌های شیمیایی یا مواد مخدر بسازد - ترکیبات میوه‌ها یا غلات را بشناسد و مشروبات الکلی درست کند ... و همچنین راجع به انسان و مسائل جسمی، روحی، روانی، عقلی، ذهنی، خیالی و ... شناخت پیدا کند و در راه انحراف او تلاش نماید.

پس جای اشکالی بر خلقت نیست که پیرسیم چرا؟ بلکه اشکال در نوع استفاده است و اسلام قوانین استفاده‌ی صحیح را تبیین نموده است. نمی‌شود گفت: خدا چرا دروغ را آفرید و انسان را قادر بر آن نمود؟ چرا که انسان به «دروغ» نیاز دارد [مثل اجبار به دروغ گفتن، هنگامی که اسیر شده و از او اطلاعات می‌خواهند] - نمی‌شود گفت: خدا چرا قدرت «نفاق» به انسان داد؟ چرا که اگر این امکان نباشد و ظاهر و باطن در هر حال یکی باشد، انسان رسوا، مطرود و منزوی می‌گردد و راه بازگشتش نیز مسدود می‌شود - نمی‌شود گفت: خدا چرا کفر را آفرید؟ چرا که انسان باید بتواند نسبت به کافر و باطل کفران داشته باشد «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا ...» (بقره، ۲۵۶) و ... بلکه چنان‌چه بیان شد، خطا، در نحوه و مورد استفاده‌ی انسان است. پس جهان بر اساس علم الهی استوار است. حال اگر کسی به علوم دست یافت و از آن در راه جادو و جنبل و انحراف مردم سوءاستفاده کرد، اشکال به او وارد است، نه به خلقت بر اساس علم و حکمت.

نمونه‌ی بارز و قرآنی سوءاستفاده‌ی علمی جهت انحراف مردم، داستان سامری است. او گفت: من اثری از جای پای رسول (جبرئیل) یافتم و از آن گِل و مجسمه‌ی گوساله‌ای ساختم که خواص متفاوتی داشت. سپس آن را با طلاهایی که از مردم گرفتم مزین (چشمگیر) کردم و به مردم گفتم که خدای شما و خدای موسی همین گوساله است:

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» (طه، ۹۵ و ۹۶)

ترجمه: (موسی) گفت: ای سامری قصه‌ی تو چیست؟ * گفت: چیزی را که آنها ندیدند بدیدم و از جای پای فرشته‌ی مرسل کفی برگرفتم و آن را در قالب گوساله انداختم که ضمیرم برای من چنین جلوه‌گر ساخت.

سوال ۹: علل اصلی دین‌گریزی نوجوانان و جوانان را چه میدانید؟ (۷ فروردین ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا دقت کنیم که شعار و جو «دین‌گریزی نوجوانان و جوانان» به مراتب بیشتر و شدیدتر از واقعیت آن است، چرا که این خود یک نوع ضدتبلیغ است و تبلیغات نیز در باور اذهان عمومی مؤثر واقع می‌شود. در این روش ابتدا بدون سؤال یا تحقیق، حکم به «دین‌گریزی نوجوانان و جوانان» می‌کنند و سپس در خصوص دلایلش سؤال یا اظهار نظر می‌کنند!

دقت شود که دین‌گریزی وقتی قابل اطلاق می‌باشد که کسی در مقابل اعتقاد به خدا، رسول(ص)، قرآن، اهل بیت(ع) و اسلام انکار و گریز داشته باشد که چنین اتفاقی در میان نوجوانان و جوانان ایرانی بسیار قلیل است. کم‌رنگ شدن تقیدات، اهمال و تبلی در رعایت احکام [مانند: نماز، روزه، حجاب، حلال و حرام، محرم و نامحرم و ...] را نمی‌توان «دین‌گریزی» نامید. چرا که «دین» باور اصول است و احکام همه فروع دین محسوب می‌شوند.

شرایط جامعه بر کسی پوشیده نیست و به وضوح می‌توان دریافت که اگرچه «ریزش» وجود دارد و قابل انکار نیست، اما «خیزش» و دین‌گرایی [در داخل و خارج از کشور] به مراتب بیشتر است.

در عین حال دلایل «ریزش» را نیز نمی‌توان نادیده گرفت یا در یک یا دو یا در نهایت با بر شمردن چند علت بیان نمود. هر علتی می‌تواند مؤثر واقع گردد و به طور کلی می‌توان بیان داشت که علل و زمینه‌هایی که موجب «خیزش» شده است، برای آن دسته وجود نداشته یا مساعد نبوده است.

اما چنانچه بیان شد، علل سستی در رعایت احکام و یا به طور کلی ضعف ایمان نیز بسیار است، از جمله:

الف - خانواده: هنگامی که خانواده (والدین) به رغم اعتقادشان به «دین»، در رعایت احکام سستی می‌کنند، وقتی نسبت به تعلیم و تربیت فرزندان خود اهمال می‌کنند، وقتی نگاهی سطحی به زندگی، دنیا و آخرت دارند، نمی‌توان انتظار داشت که فرزندان مؤمن و متعهدی به بار آورند.

چطور می‌شود از یک نوجوان که از دو یا سه سالگی هر شب در کنار خانواده به تماشای شبکه‌های ماهواره‌ای نشسته است و سالم‌ترین برنامه‌ای که دیده شو، رقص، آواز، روابط آزاد جنسی و ... بوده، انتظار داشت که مفید باشد؟! مگر می‌توان از دخترچه‌ای که از سه یا چهار سالگی با لباس حلقه‌ای، دامن کوتاه، موی آرایش کرده، لب رژ زده و عشوه‌های دخترانه (در حد سن خود) در جامعه حضور یافته، خواست که در ۹ سالگی رعایت حجاب کرده و اقامه‌ی نماز کند؟! و همین‌طور پسرانی که از کودکی الگویی به جز خواننده، هنرپیشه، فوتبالیست و ... نداشته‌اند؟!

ب - لقمه‌ی شبهه یا حرام: منظور از «لقمه‌ی شبهه یا حرام» فقط نوشیدنی یا غذایی نیست که انسان تناول کرده یا می‌نوشد. بلکه چشم، گوش، دل و ذهن هم لقمه دارند. اما اگر فقط به همین لقمه‌ی غذایی نیز توجه کنیم، اقرار خواهیم کرد که متأسفانه برخی هیچ پایبندی نداشته و ندارند. در هر حال لقمه‌ای که از رانت‌خواری، رشوه‌خواری، زد و بند و پارتی‌بازی، به اصطلاح زیرآب‌زنی برای پست، کم‌فروشی، گران‌فروشی و ... کم یا زیاد، سر سفره می‌آید، تأثیر مستقیمی در چگونگی ساختار شخصیت و سرنوشت خود و فرزندان دارد.

ج - مدرسه: امروزه متأسفانه رسم [و شاید هم اجبار شرایط] بر این شده که کودکان را از سه یا چهار سالگی به مهد کودک می‌سپارند. حتی دکتر روانشناس و متخصص امور تربیت کودکان در شبکه‌ی تلویزیونی به مردم یاد می‌دهد که کودک را در خانه نگه ندارید و نگذارید به پدر و مادر وابستگی پیدا کند(!) و او را به مهد بفرستید ... خوب، حالا در مهد (اکثریت) به جز رقص، آواز، موسیقی، قصه‌های کتب ترجمه شده و ...، چه یاد می‌دهند؟! چند مهد می‌شناسیم که کودکان را با آموزه‌های دینی تحت تعلیم و تربیت خود نگه دارند؟

در مدرسه چه خبر است؟ درس. درس. درس. هدف معدل ۲۰ یا ۱۹ است. تعلیم دروس وجود دارد، اما از تربیت خبر زیادی نیست! آموزش وجود دارد، اما از پرورش خبری نیست. مدارس نمونه، شاگردان ممتازی که باهوش هستند، معدل خوبی دارند و از والدین پولداری نیز برخوردار هستند را گزینش می‌کنند و بعد نام خودشان را «نمونه» می‌گذارند! تأسف آور است که شاهدیم در برخی از مدارس ابتدایی سی‌دی پورنو به قیمت ۱۵۰ تومان بفروش می‌رسد که کودک دبستانی بتواند با پول تو جیبی خود آن را خریداری نماید! ... در هر حال اینها همه سازماندهی شده است و ما سازماندهی خاصی از ناحیه‌ی آموزش و پرورش ندیده‌ایم.

د - رسانه‌ی ملی: شاید بتوان به صراحت و قاطعیت اذعان نمود که نقش رسانه‌ی ملی «شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی» در تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان، جوانان و حتی تأثیرگذاری در بزرگسالان، اگر از خانه و مدرسه و محیط کار بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. آنجا چه خبر است؟ نمی‌توان صرف پخش اذان، خطبه‌های نماز جمعه، چند سخنرانی و یا مصاحبه با دین‌شناسان را «کار دینی» برشمرد. سخنرانی یک خطیب را کسی گوش می‌دهد که خودش به دین علاقه دارد و مقید است. برای جذب بقیه چه کرده و می‌کنند؟! آیا نقش فیلم و سریال در تأثیرگذاری و شکل‌دهی بیشتر از سخنرانی نیست؟! و آیا شاهد سیاست‌های هدفدار، برنامه‌ریزی و سازماندهی شده در جهت دین‌زدایی، در تهیه و تولید اغلب فیلم‌ها و سریال‌ها نیستیم؟! آیا اغلب فیلم‌ها و سریال‌ها «فمینیستی» نیست؟ آیا بی‌بند و باری، ترویج و تبلیغ و عادی سازی نمی‌گردند؟! آیا در اغلب آنها دین و چهره‌های مؤمن یا مقید، مسخره و تحقیر نمی‌شوند؟! آیا مرتب القا نمی‌شود که پدر و مادر و به ویژه پدر و بالاخص اگر گرایش‌های دینی پررنگ‌تری داشته باشد، همیشه مضر به حال فرزند بوده است؟ آیا چهره‌هایی که می‌توانند و باید الگو قرار گیرند، مانند: بچه‌های جبهه و بسیجی‌ها اغلب لوده و احمق نشان داده نمی‌شوند و...؟!

ت - البته نباید به آنچه که بیان شد عمومیت و جامعیت داده و سیاه‌نمایی کنیم و باید اذعان کنیم که خانواده‌ی مؤمن و بصیر، مدارس و مربیان خوب، مبلغین و کارهای خوب و بعضاً برنامه‌های مؤثر نیز بسیار است که سبب بسیاری از خیزش‌ها نسبت به ریزش‌ها شده است.

سوال ۱۰: چرا برای سلامتی امام زمان (عج) دعا کرده یا صلوات می فرستیم، مگر خداوند متعال خود محافظ او نیست؟ (۱۰ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از اسم‌های خداوند متعال، «حفیظ» است. پس او نه تنها حضرت مهدی (عج)، بلکه همگان را حفظ می‌نماید. اما «حفظ» نمودن دلیل نمی‌شود که «نظم» خلقت که بر اساس علم و حکمت او استوار است، به «غیرنظم» مبدل گردد. لذا اگر نوع بشر در معرض بیماری و شفا باشد، ایشان نیز هستند. برای روشن‌تر شدن موضوع و نیز پاسخ به نکات ذیل توجه شود:

الف - امام زمان (سلام‌الله‌علیه) نیز مانند پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومین (ع)، به لحاظ بشری (قوانین حاکم بر جسم، روح و روان بشر)، با بقیه‌ی اولاد آدم ابوالبشر (ع) هیچ فرقی ندارند. لذا در کلام وحی به پیامبرش فرمود:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو من فقط بشری هستم همانند شما، که به من وحی می‌شود، حق این است که خدای شما یگانه است پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

توضیح: دقت شود که فرمود «بشری هستم همانند شما» و فرق است بین «بشر» که به نوع و گروه خلقت (مثل: ملک، بشر، جن، حیوان، گیاه، نبات) اطلاق می‌گردد با «انسان». لذا ادامه داد که «به من وحی می‌شود». یعنی از نظر انسان بودن، در اوج مرتبه‌ی کمال است و انسان کامل است و با دیگران متفاوت می‌باشد.

پس امام زمان (عج) نیز به لحاظ نوع و گروه خلقت «بشر» هستند. لذا اگر ابناء بشر غذا می‌خورند، می‌خوابند، لباس می‌پوشند، بیمار می‌گردند، بهبود می‌یابند و ...، ایشان نیز همین‌طور هستند.

ب - خداوند متعال کریم، رحیم، لطیف، شافی، کافی، معافی ... و حفیظ است. اما شامل شدن این اسماء (که به آنها صفات نیز می‌گویند)، مستلزم فراهم بودن شرایط، مساعد بودن زمینه و ... می‌باشد. چنان چه او رحمان و رحیم است، اما رحمتش به کسی که از رحمت او نا امید است تعلق نمی‌گیرد و یا هادی است، اما کسی که با لجاج و عناد کفر ورزد مشمول آن هدایت نمی‌گردد.

مضافاً بر این که تحقق اراده و مشیت الهی، با «وسیله» انجام می‌پذیرد. وحی به وسیله‌ی ملک وحی نازل می‌گردد، رزق به وسیله‌ی ملک رزق (میکائیل و گروهبان) توزیع می‌گردد، جان به وسیله‌ی جبرئیل و جنودش (ملائکه‌ی موت) اخذ می‌گردد، یا انسان به وسیله‌ی علم، ایمان، عمل صالح، توبه و امید رشد نموده و مقرب می‌گردد. به همین دلیل دستور بر «توسل» داده و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید باشد که شما رستگار شوید.

ج - یکی از مهم‌ترین وسیله‌هایی که خداوند متعال برای تحقق خواسته‌ها و نیازها معرفی نموده است، همان «دعا»، یعنی خواستن از خداوند متعال می‌باشد. لذا فرمود: از من بخواهید. و افزود کسانی که مرا نمی‌خوانند و از من نمی‌خواهند، مبتلا به «استکبار» هستند:

«وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: و پروردگارتان گفت که مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. بی‌گمان کسانی که از پرستش من گردنکشی کردند، به زودی خوار شده به دوزخ در آیند.

لذا امام زمان(عج) نیز در معرض خطر یا بیماری قرار دارند و بهبودی و شفای خداوند کریم برای ایشان نیز به طریق اسباب و علل است که یکی از مهم‌ترین آنها، دعا است. چنان چه برای گشایش، گسترش رزق، دفع بلا، برآورده شدن حاجات یا شفای بیماری‌ها و بیمارهای خود، به وسیله‌ای به نام «دعا» متوسل می‌گردیم؟ و البته صلوات بهترین دعا است و دعا با صلوات به استجاب نزدیک‌تر است.

د - نکته‌ی دیگر آن که «دعا» قبل از آن که به مورد دعا تعلق گیرد، به دعاکننده تعلق می‌گیرد. دعا خواستن است و انسان با «چه خواستن» و «از کی خواستن» برای خود تعیین موضع و جایگاه می‌کند.

دعا همان «خواستن» است و انسان با توجه به خواسته‌های خود و بیان آنها، می‌تواند خودشناسی کند و می‌تواند جایگاهش را تغییر داده و رشد نماید. انسان با دعای خود نشان می‌دهد که دغدغه‌هایش کدام است و کدام یک از آنها در اولویت قرار دارد. و با توجه به «استجاب کننده» که یا خداست و یا غیر خدا، دیدگاه‌ها و اعتقاداتش را بیان می‌دارد.

دعا فقط لفظ نیست. کسی که فقط و فقط به دنبال «پول» است و آن را گاهی از خدا می‌خواهد و گاهی از غیر خدا و هیچ خواسته‌ی دیگری برای او اولویت و یا حتی اهمیت ندارد، جایگاه خودش را نشان می‌دهد و اعتقاداتش را متجلی می‌نماید.

پس کسی که متوجه امام زمانش(عج) می‌باشد، دغدغه‌ی او را در دل و سر دارد، نگران او هست، دعاگوی او هست و نشان می‌دهد که نسبت به او باور و محبت دارد، در جایگاه (صراط مستقیم) دیگری قرار می‌گیرد.

ه - و نکته‌ی آخر در این مختصر آن که: خداوند متعال می‌فرماید: وقتی شما برای پدر و مادر، همسر و فرزند، مؤمنین و سایرین دعا می‌کنید، ملائکه‌ی من نیز شما را دعا می‌کنند. مضاف بر این که قطعاً معصوم به کسی بدهکار و مدیون نمی‌ماند و هر کس حضرتش را دعا نماید، حتماً مشمول دعای بیشتر و بهتر آن حضرت(عج) می‌گردد. پس فایده‌ی دعا برای ایشان، بیشتر متوجه خودمان می‌باشد.

سوال ۱۱: قصه ۱۲ فروردین (سیزده به در) و نحس بودن آن چیست؟ و آیا ارتباطی با جشن «پوریم» یهودی‌ها دارد؟ مردم برای چه در این روز از خانه‌ها بیرون می‌روند؟ (۱۲ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اعداد نیز مانند حروف (صداها) خلقت خداوند متعال هستند و خداوند علیم و حکیم هیچ مخلوق نحسی نیافریده است. از هستی و خیر محض، به جز خیر صادر نمی‌گردد. پس نحس بودن عدد ۱۳ یا روز ۱۳ و سایر موارد بیان شده، همه خرافاتی است که از فرهنگ‌های دیگر به ایران و فرهنگ اسلامی و ایرانی نفوذ و رسوخ نموده است.

اگر قرار باشد عدد ۱۳ نحس باشد، دلیلی نیست که فقط ۱۳ فروردین نحس باشد، بلکه باید روز سیزدهم همه‌ی ماه‌ها نیز نحس باشد. لذا چنان چه بیان شد نه عدد نحسی وجود دارد و نه روز نحس.

نحسی برخی از روزها که در قرآن کریم نیز تحت عناوین «**أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ**» و یا «**يَوْمٍ نَحْسٍ**» از آن یاد شده است، به عملکرد منحوس یک قوم برمی‌گردد که نتیجه‌اش نزول بلا در آن روز (یا ایام) به آن قوم بوده است. پس برای آنان که معذب شده‌اند روز نحسی شد.

اما در عین حال در کتب تاریخی معتبر که به مراسم‌ها و جشن‌های ایران باستان و به ویژه ایام نوروز اشاره شده است، مطلب خاصی در خصوص «سیزده به در» ذکر نشده است و این مهم نشان می‌دهد که سابقه و تاریخچه‌ی «سیزده به در» به قدمت و اعتبار «نوروز» نمی‌باشد.

عدم وجود تاریخچه‌ی معین و مستند برای سیزده به در سبب گردید تا مبدأ پیدایش و شئون متفاوتی برای آن مطرح گردد.

آنچه که در سنت و رسوم ایرانیان از قدیم مرسوم بود، این است که ایام عید نوروز را تقسیم کرده بودند. چند روز (۵ روز) برای جشن درباریان، نظامیان و مؤبدان زرتشتی که با درباریان بودند، چند روز (۵ روز) برای تجار، بازرگانان و کسبه‌ی نامی و چند روز (۲ روز) هم برای سایر مردم که اغلب کشاورز یا دامپرور بودند [البته تعداد ایام هر گروه را برخی متفاوت نقل کرده‌اند].

رسم عامه مردم بر این بود که هفت سینی از غلات مختلف (مثل جو، گندم، عدس و ...) را در این ایام آماده می‌کردند که به آن «هفت سین یا هفت سینی» می‌گفتند و در روز سیزدهم و پایان مراسم که آن را روز «دعا و نیایش» نامیده بودند، آن سینی‌ها را به صحرا می‌بردند تا در مقابل آفتاب به آب بریزند و بدین وسیله شکر نعمات خداوند (خورشید، خاک و آب) را به جا آورده و تقاضای برکت بیشتر در سال جدید نمایند. با آغاز دوره‌های نفوذ فرهنگ بیگانه و به ویژه فرهنگ غرب که از اواخر سده‌ی دوم هجری شدت یافت، اسرئیلیات و خرافات مسیحیان و سایر ادیان نیز وارد و القا گردید. شخص مأمون یکی از شخصیت‌های پر قدرت و برجسته‌ای بود که تلاش و سرمایه‌گذاری‌های کلانی را به ورود فرهنگ‌های بیگانه - با دعوت از صاحب نظران و ترجمه و تبلیغ نوشته‌هایشان - اختصاص داد.

به دنبال نفوذ همین خرافات، خرافه‌ی نحس بودن ۱۳ نیز نفوذ و گسترش پیدا کرد. در همین راستا برخی آن را به مراسم کاتارها (بازمانده‌های مانویان در اروپا، که ترکیبی از اندیشه‌های زرتشتی، فلسفه‌ی یونان باستان و مسیحیت دارند) که مقارن با سیزده فروردین می‌باشد نسبت دادند و برخی دیگر آن را به مراسم پوریم یهودی‌ها و کشته شدن هامان، وزیر لایق هخامنشی به واسطه‌ی توطئه‌های «مردخای یهودی» نسبت دادند و مدعی هستند که جشن پوریم نیز در سیزده فروردین برگزار می‌گردد و برخی کیک‌ی با شمایل مرد ایرانی (هامان) درست کرده و آن را به کودکان می‌دهند که بازی کرده و بخورند و البته باید در نظر داشت که تبلیغات کنونی در این زمینه نیز به خاطر آن است که ریشه‌ی فرهنگ‌های باستانی ایران را «یهودی» بنامند و سپس مدعی مالکیت شوند (مانند فلسطین). و برخی دیگر خرافه‌ی نحوست ۱۳ را به فراماسون و قداست این رقم نزد آنان و شیطان‌پرستان و ... نسبت دادند.

اما چنان چه بیان شد، نحس دانستن ۱۳ فقط یک خرافه است و ایرانیان باستان نیز روز ۱۳ فروردین را روزی شاد و نیکو برای «نیایش و شکرگزاری» می‌دانستند.

مردم ما نیز به خاطر تداوم رسم رفتن به صحرا در قدیم و نیز گذران آخرین روز تعطیلی از خانه خارج می‌شوند و به همین خاطر در این برهه که خرافات‌ها زدوده می‌گردد، نام آن را «روز طبیعت» گذاشته‌اند.

سوال ۱۲: چرا جمعیت اهل سنت همیشه بیشتر از اهل تشیع بوده است؟ (۱۳ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

عوامل بسیاری سبب این کثرت گردیده است که از جمله می‌توان به دلایل ذیل اشاره نمود:

الف - از همان ابتدا بسیاری «اسلام» آوردند، یعنی تسلیم شدند، اما ایمان نیاوردند. لذا وقتی نزد پیامبر اکرم (ص) ادعای ایمان کردند، وحی رسید که بگویند اسلام آوردیم و نگویید ایمان آوردیم:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنَّ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلَيْتَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: اعراب بادیه‌نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید و باید بگویند اسلام آوردیم چون هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی‌کند که خدا آمرزگار رحیم است.

از این رو با رحلت پیامبر اعظم (ص) بلافاصله عهد و پیمان در غدیر را شکستند و به سوی گرایش‌های قومی (ناسیونالیستی) روی آوردند و حضرت علی (ع) را خانه نشین کردند. لذا قدرت و امکان دعوت و تبلیغ نیز سلب یا محدود گردید.

ب - ائمه (علیهم‌السلام) را یکی پس از دیگری به شهادت رساندند و پس از ماجرای کربلا و شهادت امام حسین (ع) نیز کشتن سادات و شیعه‌کشی را در شدیدترین حالتش به راه انداختند. لذا کسی جرأت نداشت اذعان کند که اهل تشیع است، چه رسد به این که معرفی و تبلیغ کند.

ج - پس از رحلت رسول اعظم (ص) خلفای سه گانه به قدرت رسیدند و پس نزدیک به ۵ سال حکومت حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام، صدها سال حکومت‌های اموی، عباسی، عثمانی و ... بر جهان اسلام حکومت داشتند که هیچ یک اندک نگاه مثبتی به اهل بیت و امامان (ع) نداشتند، چه رسد به شیعیان و تا ۲۵۰ هجری قمری یازده امام را کشتند. چرا که اساساً وجود آنها را مغایر و مزاحم حکومت و منافع و ظلم‌های خود می‌دانستند.

د - پس از سقوط عثمانی‌ها نیز حکومت بر جهان اسلام توسط عمال انگلیس و سپس امریکا اعمال می‌شد. مانند آتاتورک در ترکیه، رضا خان در ایران، وهابیان و سپس آل سعود در عربستان و ...

ه - این حکومت بود که پس از چهارمین مجتهد در میان اهل سنت، اعلام کرد «باب اجتهاد بسته شد» و دیگر کسی حق ندارد مجتهد گردد و اهل سنت نیز همین چهار مذهب است. چرا که حتی فقه و فقهای اهل سنت را نیز مزاحم حکومت و استثمار مردم می‌دانستند.

ملاحظه: دقت شود که این حکومت‌ها هیچ یک حتی اهل سنت هم نبودند. چنانچه اغلب به شراب‌خواری، ظلم و جنایت مشهور بودند، بلکه به نام اهل سنت بودن بر مردم حکومت می‌کردند، چرا که به هیچ وجه ادعای تشیع برای آنان متصور و قابل پذیرش نبود. و تشیع نیز چنین حکومت‌هایی را پذیرا نبود.

تشیع حکومت را فقط حق امام معصوم می‌داند و در غیبتشان نیز ولایت، نواب خاص و عام آنان را می‌پذیرد. تشیع حکومت و ولایت فقه اسلام ناب را قبول دارد، نه پادشاهان و سلاطین و یا منتخبین اکثریت از هر دین و آئینی را. پس تشیع همیشه در اختناق، مظلومیت، تهدید و در معرض قتل، جنگ و ترور بوده است. مضاف بر این که همه‌ی حکومت‌ها (حتی در زمان اهل بیت (ع)) ضدتبلیغ گسترده‌ای علیه تشیع داشتند.

سوال ۱۳: چرا ما باید تقاص گناه حضرت آدم و حوا (ع) را بدهیم؟ مگر نفرمود کسی را به خاطر جرم دیگری مجازات نمی‌کنم؟ آیا این تناقض نیست؟ شاید ما دلمان نمی‌خواست به این دنیا بیاییم.
(۱۳ بهمن ۱۳۹۱) (تکرار به دلیل تقاضا)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این سؤالات و شبهات بیشتر به خاطر اطلاعات غلط رایج شده از حقایق هستی و نیز مخلوط کردن مباحث متفاوت ایجاد می‌شود. برای روشن شدن موضوع باید به چندین نکته توجه نمود. از جمله:

الف - سؤال، مشورت و نظرخواهی برای کسی است که به آن نیاز دارد و خداوند علیم، حکیم، هستی و کمال محض و غنی است. لذا نیازی به نظرخواهی و مشورت یا کسب اجازه ندارد. پس در مورد خلقت خود از کسی نظرخواهی نکرده و با کسی مشورت ننموده و نمی‌نماید.

ب - بسیاری گمان می‌کنند که هبوط حضرت آدم و حوا علیهما السلام به زمین به خاطر گناهشان بوده است. لذا از یک سو این هبوط را نوعی عذاب قلمداد می‌کنند و از سوی دیگر معترض می‌گردند که ما چرا باید به خاطر گناه آنها از بهشت رانده شده و در زمین زندگی کنیم؟! در حالی که اصلاً چنین نیست. بلکه خداوند قبل از خلقت حضرت آدم^(ع) به ملائکه فرمود که می‌خواهم در زمین «خلیفه» قرار دهم و همین امر موجب سؤال آنها شد که چرا یک آدم خلق شده از خاک را خلیفه می‌کنی؟! ما را خلیفه قرار بده که فاقد نیازهای مادی و تبعات آن هستیم و تو را تسبیح می‌کنیم:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۳۰)

ترجمه: و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آنجا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟ با این که ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت: من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید.

ج - آن بهشتی که حضرت آدم^(ع) با همسرش حوا^(ع) در آن زندگی می‌کردند، آن بهشت اخروی نبوده است. چرا که نه به آن شیطان راه دارد و نه از آن کسی اخراج می‌گردد. مضاف بر این که آن بهشت در قیامت برپا می‌شود. بلکه آنها در «جنت» زندگی می‌کردند که ممکن است در همین زمین بوده باشد و یا در نهایت جنت برزخی. جنت یعنی جای سرسبز و خوش.

د - مسلماً خداوند علیم و حکیم و رؤوف و رحیم، کسی را به خاطر خوردن گندم یا سیب یا هر چیز دیگری از بهشت بیرون نمی‌کند. بلکه آنچه از آن منع شدند، توجه به نفس بوده که موجب بیرون ریختن طمع، آز، حرص و بالتبع اختلاف، نزاع، چشم و هم چشمی، حسادت، بخل و ... می‌گردد. لذا می‌فرماید چون از آن خوردند، عورتشان (یعنی عیب‌هایشان) به آنها نمودار شد (فعال شد):

«فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه، ۱۲۱)

ترجمه: سرانجام هر دو از آن درخت خوردند و عورت‌هایشان به ایشان نمودار شد و بنا کردند از برگ‌های بهشت به خودشان بچسبانند، آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت.

ه - در عین حال هیچ یک از ما [فرزندان آدم و حوا علیهما السلام] تقاص گناه آنان را نمی‌دهیم. هر انسانی به صورت مستقل برای «خلیفه‌اللهی» آفریده شده است. چنان چه فرمود:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أ إِلَهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ» (النمل، ۶۲)

ترجمه: یا (کیست) آن که درمانده، وقتی که او را بخواند اجابتش کند و محنت از او بردارد و شما را جانشینان این سر زمین کند، چگونه با این خدا خدایی هست؟ چه کم است اندرگیری شما.

خداوند انسان را در بهترین شرایط و اندازه‌ها آفرید و برای رسیدن او به کمال و مقام جانشینی به غیر از هدایت تکوینی، انبیا، رسل، وحی و اهل بیت^(ع) را برای هدایت تشریحی نازل نمود و دستور داد که انسان فقط او را بندگی کند و بندگی شیطان را ننماید، تا به این مقام برسد.

خداوند متعال در قرآن کریم به تمامی فرزندان حضرات آدم و حوا علیهماالسلام می‌فرماید: کاری نکنید که مثل پدر و مادرتان، از بهشت اخراج شوید. یعنی ما نیز ابتدا در بهشت زمینی قرار داریم و اگر در بندگی خدا و اطاعت از قوانین و بایدها و نبایدهای او ثابت قدم باشیم، زندگی ما در دنیا «بهشت» است و پس از مرگ نیز به «بهشت جاوید» منتقل می‌گردیم. منتهی انسان نیز مانند آدم و حوا علیهماالسلام فریب می‌خورد و از این بهشت به جهنم دنیا منتقل می‌گردد و اگر مانند آنها توبه نکند، به جهنم اخروی نیز منتقل خواهد شد:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف، ۲۷)

ترجمه: ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریید چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تنشان می‌کند تا عورت‌هایشان را به ایشان بنمایاند، شیطان و دسته‌ی وی شما را از آنجایی می‌بیند که شما نمی‌بینید، ما شیطان‌ها را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

این آیهی کریمه دال بر آن است که همگان مانند آدم و حوا علیهماالسلام ابتدا در بهشت زمینی هستند و عیب‌هایشان نمودار نیست. ملبس به لباس تقوای فطری هستند. این لباس نورانی که بر تن آدم و حوا علیهماالسلام بود، لباس تقوا بود. آن که کنار رود، عیب‌ها و نقص‌ها نمودار و فعال می‌شوند و انسان مجبور می‌گردد که با لباس دنیا (تمثیل به برگ درخت) خود را بپوشاند. یعنی به جای خوبی‌ها، با بدی‌ها و سختی‌های دنیا درگیر شود تا بتواند نفس حیوانیش را کنترل کند و عیب‌هایش را بپوشاند:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» (الأعراف، ۳۶)

ترجمه: ای فرزندان آدم! ما بر شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند و نیز پوششی زیبا نازل کردیم، و لباس تقوا بهتر است که آن از آیات خدا است، شاید ایشان متذکر شوند.

سوال ۱۴: آیا همه احادیث منقول از علامه مجلسی درست است؟ آیا صحت دارد که احادیث کذب و دروغ نیز - به ویژه راجع به جایگاه زن - بسیار توسط ایشان نقل شده است؟ (۱۳ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مرحوم علامه مجلسی^(۵) یکی از بزرگترین دانشمندان، فقها و علمای عالم تشیع است و به دلیل نقش او در احیای فرهنگ و معارف شیعی، بیش از دیگران هدف حملات ضدتبلیغی قرار گرفته و می‌گیرد.

علامه مجلسی^(۵) فقط یک کتاب تقریر نکرده است، بلکه کتب بسیار ارزشمندی تألیف نموده‌اند که یکی از آنها «بحارالانوار» می‌باشد که در یکصد و چند جلد (در چاپ‌های مختلف) تألیف و منتشر شده است.

ایشان پس از سالیان مدید اختناق حاکم بر تشیع و شیعه، فرصت یافت تا حرکتی نموده و در احیای معارف اسلامی و فرهنگ تشیع گامی بردارد. لذا اعلام نمود تا هر کس سخنی به نقل از پیامبر اکرم^(ص) یا سایر معصومین^(ع) می‌داند، به او بیان دارد.

گام اول وی، ثبت تمامی این سخنان به نقل از روایان ذکرشده توسط گوینده بود که مجموع آن‌کتب «بحارالانوار» را تشکیل داد. گام بعدی تفکیک این احادیث و روایات بر اساس مبانی و اصول تشخیص صحت و سقم بود.

لازم است بدانیم که اولین اصل در تشخیص، انطباق با «وحی و عقل» است. چنانچه حضرت رسول اعظم^(ص) فرمود: «اگر حدیثی از من به شما نقل شده که با وحی و عقل مطابقت نداشت، نپذیرید و به سینه‌ی دیوار بزنید». گام بعدی مبانی مطروحه در «علم رجال» است که طبق آن، حدیث صحیح و محکم از حدیث سست یا منذوب تفکیک می‌گردد. چه بسا ممکن است حرفی کاملاً درست و منطبق با وحی و عقل نیز باشد، اما الزاماً سخن معصوم^(ع) نباشد، پس نمی‌توان آن را به ایشان نسبت داد. لذا با مبانی علم رجال، پس از تفکیک درست و غلط از یکدیگر، انتساب آن به معصوم^(ع) مورد بررسی قرار گرفته و معلوم می‌شود.

این مسئله نه فقط در حدیث و روایت، بلکه در دیگر متون نیز اتفاق می‌افتد. به عنوان مثال امروزه قصیده‌های بسیاری به نام «خیام» بیان و منتشر می‌گردد. شاید اشعار بسیار زیبا و با وزن و قافیه و آهنگ سروده‌های خیام نیز باشد، اما دلیل نمی‌شود که همه را بتوان به او نسبت داد. لذا محققین (چون آیت‌الله شهید مطهری) با بررسی مستندات بیان داشتند که از خیام معروف که «حکیم عمر خیام» نام دارد، بیش از ۱۴ قصیده باقی مانده است و سایر قصیده‌هایی که به او منسوب می‌گردد، متعلق به شخصی به نام «علی خیام» می‌باشد.

در هر حال مرحوم علامه‌ی مجلسی^(۵)، پس از جمع‌آوری کلیه احادیث منقول در بحارالانوار، به تفکیک آنها بر اساس «صحت و سقم» از یک سو و انتساب به معصوم^(ع) از سوی دیگر پرداخت و بخشی را نیز به انجام رساند که دار فانی را وداع گفت. رحمة‌الله علیه.

پس از او سایر علما راه را ادامه دادند و هنوز هم می‌دهند. و با تحقیقات جامع بر اساس اصول و مبانی علم رجال و مستندات، تمامی احادیث منقول تفکیک شده و احادیث محکم و صحیح آنها مشخص شده است. این ضدتبلیغ علیه علامه‌ی مجلسی^(۵) و بحارالانوار به خاطر این است که مخاطب نسبت به ایشان و هر چه که به نقل از ایشان است، مردد گردد و قبول نکند، تا بدین وسیله نشر فرهنگ اسلام ناب تضعیف گردد. در حالی که نقل روایات و احادیث به سند «بحارالانوار» که توسط علما، دانشمندان و نویسندگان اسلام‌شناس بیان می‌گردد، همه اشاره به همان احادیث تفکیک و شناخته شده است.

در مورد احادیث یا روایات مربوط به جامعه‌ی زنان نیز خطاهای عمدی و سهوی و نیز ضدتبلیغ‌های آگاهانه و مبتنی بر غرض و سوء تعبیر و تفسیر به رأی بسیار انجام گرفته است. ولی این دلیل نمی‌شود که هر کس بیانی را خوشش نیامد، بگوید: لابد این صحیح نیست. بلکه باید از اهل علم و تحقیق سؤال کند و در صورت یقین به صحت آن و باقی ماندن سؤال، چند و چون را جویا گردد.

همگان می‌دانند که نه در گذشته‌ای که پسران را می‌کشتند و دختران را برای لذت و تولید مثل زنده نگه می‌داشتند، نه در دوره‌ای که دختران را زنده به گور می‌کردند ... و نه در این دوره که با ادعاهای فمینیستی، برده‌داری مدرن و گسترده‌ی زنان را تداوم داده و رواج می‌بخشند، و نه در هیچ مکتب و دینی، «زن» از تعریف، جایگاه و حقوق تبیین شده در اسلام ناب برخوردار نمی‌باشد.

سوال ۱۵: آیا ارواح پس از مرگ با خانواده‌های خود در دنیا دیدار دارند - چگونه؟ پس چرا ما نمی‌فهمیم؟

(۱۷ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصل وجود انسان همان «روح» اوست. آن موجودی که به نام «آدم» یا «انسان» در این دنیا زندگی می‌کند، همان «روح» است و بدن ابزاری است که به او داده شده تا بتواند جهت رتق و فتق امورش در این دنیای مادی به وسیله آن عمل نماید.

معرفت (شناخت)، عشق، نفرت، علاقه، انگیزه و ... همه حالات روحی است که توسط «بدن» در این دنیای مادی به منصفی ظهور می‌رسد. اگر دو نفر نسبت به یکدیگر شناختی پیدا می‌کنند، روح آنهاست که با هم آشنا شده‌اند، اگر نفرت پیدا کنند نیز همین‌طور است. وقتی کسی با دیگری سخن می‌گوید، این روحش است که روح طرف مقابل را مخاطب قرار داده است، منتهی معانی مورد نظرش را در قالب الفاظ به وسیله زبان یا نوشتار (مادی) ظاهر و منتقل می‌نماید و وقتی کسی حرف گوینده را می‌شنود، روحش است که می‌شنود، منتهی به وسیله گوش یا چشم، الفاظ و کلمات مادی را دریافت می‌کند و به وسیله «قلب» یا همان روحش، معانی و منظور را درک می‌کند. لذا در همین دنیا نیز ارتباط بین ارواح است، منتهی به وسیله بدن ظهوری مادی می‌یابد.

لذا پس از مرگ و جدایی روح از شدیدترین متعلقش که همان بدن است، این شناخت‌ها و علایق و ارتباطات همچنان باقی می‌ماند. و البته با این تفاوت که پس از مرگ، اراده و اختیار از آدمی سلب می‌گردد. یعنی چنین نیست که به هر کجا بخواهد بتواند برود و یا با هر کس بخواهد بتواند دیدار نماید و یا هر آنچه واقعیت دارد را الزاماً ببیند و درک نماید. و اگر ما (زندگان) به رغم آن که اصل وجودمان همان روح است و ارواح نمی‌میرند، متوجه این حضور یا ارتباط نمی‌شویم، بدین علت است که توجه‌مان به بدن است و همچنین اغلب دریافت‌های ما در این دنیا به وسیله ابزار مادی صورت می‌گیرد (مثل چشم و گوش).

در روایات نیز به تداوم این ارتباطات، به ویژه با خانواده که علایق بیشتری با آنها ایجاد شده، بیانات صریحی وجود دارد؛ از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که «مؤمن پس از مرگ از خانواده‌ی خود دیدار می‌کند و در مورد وضع آنها، آنچه را که از آن مسرور گردد، می‌بیند و آنچه را که از آن اندوهناک شود، بر او مخفی می‌ماند».

(فروع کافی، جلد ۲، باب: انّ المیت یزور اله، ص ۲۳۰، حدیث: ۱)

از دلایل دیدن و یا مخفی ماندن برخی از احوال این است که برای مؤمن پس از مرگ عذابی وجود ندارد و حزن و اندوه خودش نوعی عذاب است، لذا اخباری که موجب اندوه وی گردد، بر او پوشیده می‌ماند. مضافاً بر این که این روایت دلالت دارد که اراده و اختیار دنیوی از او سلب شده است که نمی‌تواند همه‌ی واقعیات را دیده و درک نماید.

همچنین از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که: «هیچ مؤمن و کافری نیست که در هنگام ظهر نزد خانواده‌ی خویش حاضر نگردد. وقتی مؤمن خانواده‌اش را در حال انجام اعمال صالح می‌بیند، خداوند را حمد گوید و وقتی کافر خانواده‌ی خویش را در حال انجام اعمال صالح ببیند، بر آنان غبطه می‌خورد.» (همان مدرک، حدیث ۲)

در روایت دیگری بیان شده که: «اسحاق بن عمّار سؤال کرد: آیا شخصی که از دنیا رفته با خانواده‌ی خویش دیدار می‌نماید یا خیر؟ امام فرمودند: آری. پرسید: هر چند گاه؟ فرمود: بنا به منزلتی که نزد خدا دارد. هر هفته، هر ماه یا هر سال...» (همان مدرک، حدیث ۳)

در برخی روایات وارد شده که ارواح به دیدن بازماندگان می‌آیند (به ویژه والدین به دیدار فرزندان و بالعکس) و به آنان التماس می‌کنند که چیزی برای ما بفرستید، ولو به کمی یک جرعه آب یا یک پاره استخوان.

پس ارتباط ارواح با متعلقین تا وقتی در دنیا باقی هستند، برقرار خواهد ماند. منتهی چنان چه بیان شد، به کمیت، کیفیت و چگونگی معین شده از سوی خداوند متعال.

سوال ۱۶: فلسفه و حکمت عزاداری برای معصومین (ع) چیست؟ (۱۸ فروردین ۱۳۹۱)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

عزاداری برای معصومین (علیهم الصلوٰة والسلام)، که از بهترین عبادات است، یک یا دو حکمت ندارد. بلکه مانند سایر اعمال صالح، خیر و عبادات از حکمت‌ها و آثار فردی و اجتماعی بسیاری برخوردار است که ذیلاً فقط به برخی از اهم آنها اشاره می‌گردد:

الف - از حکمت‌ها و آثار خیر دنیوی و اخروی عزاداری برای معصومین^(۴)، تجلی و ظهور معرفت و محبت و معین نمودن جهت «خط» و تداوم اتصال است.

هر محبتی از فقدان، رحلت یا دوری محبوب خود (اگرچه انسان نباشد و حتی کالا باشد) به رنج و محنت فرو رفته و اندوهگین می‌گردد، چه رسد به این که محبوب او راهنما، امام، هادی و الگوی او باشد.

از طرف دیگر، انسان از آن جهت که ذاتاً فقیر و فانی است، هویت و بقایش به تناسب آن شخص یا چیزی است که او را هدف و محبوب قرار داده و به او متصل می‌گردد. مانند یک قطره‌ی آب که اگر به لجن‌زار و باتلاق پیوست، خودش هم لجن‌زار و باتلاق می‌گردد و اگر به رودخانه و دریا پیوست، خودش هم رود و دریا می‌گردد. «قطره تا با دریاست، دریاست - ورنه قطره قطره و دریا دریاست». لذا خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: با دشمنان خدا و منافقین همنشین و هم صحبت نگردید، وگرنه خودتان نیز از آنانید:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا» (النساء، ۱۴۰)

ترجمه: این معنا را بر شما نازل کرد که هر گاه شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و به آن استهزاء می‌کنند با آنان منشینید تا به سخنی دیگر پردازند وگرنه شما نیز مثل آنها خواهید بود و بدانید که خدا کافران و منافقان را در جهنم فراهم خواهد آورد.

پس مهم است که انسان با چه کسانی هم هدف، هم پیمان، هم سنگر، همراه، هم درد و ... می‌باشد. با کدام شادی شاد و با کدام غم مغموم می‌گردد؟ هر حادثه‌ای برای عده‌ای شیرین و برای عده‌ای تلخ است، بسیاری را شاد و بسیاری را مغموم می‌سازد. به عنوان مثال حادثه‌ی عاشورا، بنی‌امیه و هم هدفان آنان را تا قیام قیامت شاد می‌کند «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ تَبَرَّكَتَ بِهِ بَنُو أُمِّيَّةَ» و پیروان اباعبدالله الحسین^(ع) را تا قیام قیامت مغموم و مصیبت‌زده می‌گرداند «لَقَدْ عَظَمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظَمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ جَلَّتْ وَ عَظَمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَىٰ جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ ...» و شاد بودن با شادی اهل عصمت^(۵) و اندوهناک بودن با اندوه آنان، هم هدفی، همراهی و اتصال با آنان را تداوم می‌بخشد.

ب - و اما عزاداری برای اهل عصمت^(۴) از منظر اجتماعی و نیز حیات و سرنوشت اعتقادی و سیاسی مسلمین نیز دارای حکمت‌ها و آثار بسیاری مانند: حفظ و انتقال واقعیت‌های تاریخی، حفظ و بسط شعایر، اتحاد معنوی، بیداری و ایجاد حرکت علیه ظلم و نفاق و استبداد و ... دارد که برای شرح آن فقط به گذر چند جمله از بیانات حضرت امام خمینی^(۵) و حضرت امام خامنه‌ای، به عنوان عالم، مجتهد، مرجع ... و رهبر یک حرکت اعتقادی - سیاسی مهم در تاریخ بشریت بسنده می‌گردد:

رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی^(۵):

ب/۱: «آنها (رژیم سلطنت رضاخان و پسرش و دشمنان اسلام) فهمیده بودند ... از این مجالس عزاداری یک کاری می‌آید که نمی‌گذارد اینها کارشان را انجام بدهند.

وقتی یک ملت در ماه محرم، سرتاسر یک مملکت، یک مطلب را می‌گویند، شما انگیزه‌ی این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش - فی نفسه - کاری از آن می‌آید، لکن این مجلس‌ها مردم را همچو مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و

خصوصاً دهه‌ی عاشورا، یک وجهه، طرف یک راه می‌روند. اینها را در این ماه محرم، خطبا و علما در سرتاسر کشور می‌توانند بسیج کنند برای یک مسئله. این جنبه‌ی سیاسی این مجالس بالاتر از همه‌ی جنبه‌های دیگری که هست. بی‌خود بعضی از ائمه‌ی ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی‌خود نمی‌گویند ائمه‌ی ما به این که هر کس که بگیرد، بگیراند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش [بگیرد] اجرش فلان فلان است. مسئله، مسئله‌ی گریه نیست. مسئله، مسئله‌ی تباکی نیست. مسئله، مسئله‌ی سیاسی است که ائمه‌ی ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند از راه‌های مختلف. این‌ها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند.»

ب/۲: «این را باید همه‌ی گویندگان توجه بکنند، و ما باید همه متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سیدالشهدا (سلام‌الله‌علیه) نبود، امروز هم ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.»

مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای:

ب/۳: «هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه يك نقش تعیین‌کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان‌های دیگر پیدا شود. حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر می‌کنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب‌کبری (س) در کوفه و شام منطقی حرف می‌زند، اما مرثیه می‌خواند؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می‌کوبد، اما مرثیه می‌خواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می‌توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی‌توان فهمید.»

(بیانات در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۸۴/۱۱/۵)

ب/۴: «بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان يك خاطره نیست. بلکه بیان حادثه‌ای است که - همان‌طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی‌شمار است. پس یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بی‌شماری منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمه (ع)، قضیه‌ی گریستن و گریاندن برای امام حسین (علیه‌السلام)، برای خود جایی دارد. مبدا کسی خیال کند که در زمینه‌ی فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحث‌های قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود، هر يك سهمی در بنای شخصیت انسان دارد.»

(بیانات در جمع روحانیون استان «کهگیلویه و بویراحمد» در آستانه‌ی ماه محرم ۱۳۷۲/۲/۱۷)

*- و آنچه در این مختصر اشاره شد، فقط برخی از حکمت‌ها و آثار عزاداری برای اهل عصمت (ع) می‌باشد.

سوال ۱۷: دوست اهل سنت می‌گوید: اگر عمر بر حق نبود، چرا حضرت علی (ع) دخترش را به خلیفه‌ی دوم داد و چرا اسم فرزندش را عمر گذاشت؟ و می‌گویند در خانه علی و فاطمه (ع) از حصر بوده است؟ (۱۹ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هم خودتان به این مهم توجه نمایید و هم دوست عزیز اهل سنت را توجه دهید که مبحث «ولایت» و «امامت»، مقوله و مبحثی در اسلام است که مبتنی بر «وحی» و «سنت» و منطبق با «عقل» به اثبات می‌رسد و یک مسئله‌ی ژرونالیستی یا ظاهری یا مبتنی بر مد و جریان‌ات حاکم نیست که با امور اعتباری مانند نام‌گذاری اثبات یا نفی گردد و یا فیلم‌های هندی نیست که مبتنی بر عشق‌های مجازی و ازدواج‌ها و طلاق‌ها باشد.

دقت شود که امور اعتباری و روابط شخصی و مقطعی (مثل ازدواج) معمولاً مبتنی بر شرایط، نیازها و ضرورت‌ها انجام می‌پذیرد و هیچ دلیلی ندارد که برهانی برای اثبات یا نفی «حقانیت» یا «بطلان» یک حقیقت و واقعیت باشند.

خداوند متعال در قرآن کریم در طرح موضوع «ولایت»، «امامت»، «حکومت» و «هدایت» مردم نفرمود که هر کس نامش «علی» یا کنیه‌اش «ابوالحسن» باشد امام بر حق است و هر کس نامش ابوبکر یا عمر یا عثمان باشد امام بر حق نیست. [و یکی از دلایلی که خداوند متعال در قرآن کریم به اصول، رسم‌ها و چارچوب‌ها تأکید می‌نماید نه اسم‌ها، همین است.] بلکه فرمود: برای هدایت مردم، سه رکن رسول، کتاب و میزان را نازل کرده است و رکن اول نیز قبل از رحلت فرمود: من از میان شما می‌روم و دو رکن دیگر را باقی می‌گذارم.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به راستی و داد برخیزند ...»

و فرمود: همه چیز و از جمله اعمال مردم و آثار آن اعمال را در امام آشکار برشمرد:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما می‌یم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.

و فرمود [چون در دنیا هر کسی تابع امامش هست]، در آخرت نیز هر کسی را با امامش صدا کرده و محشور می‌نمایم:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤْنَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُطْلَمُونَ فَتِيلًا» (الاسراء، ۷۱)

ترجمه: ای رسول به یاد آور روزی را که هر قومی را با کتاب و امامشان دعوت کنیم هر کس نامه‌ی دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه‌ی خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

و در نهایت آن که به رسولش^(ص) فرمود: به رغم معرفی‌های مستقیم و غیرمستقیم قبلی، اینک امام و جانشین خود را به صورت رسمی و علنی مطرح کن و به امت نیز فرمود که «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» و افزود از خدا و رسول و اولی‌الامر اطاعت کنید و اگر در موردی اختلاف کردید، به کتاب و رسول ارجاع دهید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و اولی‌الامر را فرمان ببرید، و هر گاه در امری اختلافتان شد برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

از دوست اهل سنت و هر کس دیگر که چنین مباحث اعتباری را دلیل گرفته یا بر اساس آن شبهه می‌کند، سؤال کنیم که اگر حضرت علی (علیه‌السلام) نام فرزندش را (به هر دلیلی) عمر نمی‌گذاشت و اگر دخترش را به ازدواج عمر در نمی‌آورد (که البته این نقل سند محکمی ندارد)، همه‌ی مشکلات، سؤالات و شبهات شما در خصوص مبحث مهم «ولایت»، «امامت» و «حکومت حقه» حل بود؟

همین طور است ماجرای غم‌انگیز و تأسفبار «خانه‌ی فاطمه». بالاخره این حادثه‌ی قابل تأمل و تأثری است که در تاریخ اتفاق افتاده و در تمامی کتب معتبر شیعی و سنی (با کمی اختلاف در اقوال) درج شده و به ثبت رسیده است و چون قابل انکار نیست، به سراغ آنالیز جنس در خانه می‌روند که اثبات کنند از چوب نبوده یا از حصیر بوده و یا ...؟! حالا از هر کدام که باشد چه فرقی می‌کند؟! مثلاً در حصیری چارچوب ندارد، یا میخ ندارد و یا آتش نمی‌گیرد؟! برخی شبهه ایجاد می‌کنند که اصلاً آتش زده نشد، لگدی به در نخورد، فرزندی سقط نشد ... و کلاً می‌خواهند تاریخ را محو کرده و صورت مسئله را پاک کنند. اما در نظر نمی‌گیرند که باز هیچ چیزی فرق نمی‌کرد. حقانیت فاطمه^(ع) که با در چوبی یا حصیری یا مسمار و میخ به اثبات نمی‌رسد. مضافاً بر این که ظلم‌هایی که بر ایشان رفته آن قدر زیاد است که هر کدام را حذف کنند، باز مابقی کفایت می‌نماید و مواضع ایشان در برخوردها و بیانات با مخالفان خود آن قدر آشکار است که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد.

اما نکته‌ی اساسی همان است که بیان شد: ولایت، امامت، حکومت، عصمت و حقانیت با وحی، سنت و عقل به اثبات می‌رسد نه با امور اعتباری و حوادث اتفاقیه. چنانچه اگر کربلا اتفاق نمی‌افتاد، فرقی در حقانیت امام حسین^(ع) و بطلان یزید نمی‌کرد و این حادثه باید غفلت‌زدگان را نیز بیدار کند و حجت دیگری باشد.

البته آنچه بیان گردید، در حوزه‌ی درس، بحث، تحقیق، کنکاش و تبادل آرا و اطلاعات می‌باشد و نباید ضرورت وحدت، آن هم در برهه‌ای که دشمنان اصلی اسلام کمر به قتل عام کلیه‌ی مسلمین بسته‌اند، ذره‌ای و لحظه‌ای مورد اهمال قرار گیرد.

سوال ۱۸: چرا حضرت علی (ع) به رغم برخورداری از قدرت بدنی کافی، در مقابل ظلم به حضرت زهراء علیها السلام کاری نکرد؟ (۳۶ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

لازم است به چند نکته‌ی مهم توجه شود:

اول: فقط کسانی که از قوه‌های علم، عقل و ایمان برخوردار نیستند، به قوه‌ی قدرت بدنی یا فیزیکی اتکا و بسنده می‌کنند (چه در درگیری‌های فردی و چه در جنگ‌ها و تکیه به تسلیحات، مثل امریکای امروز).

دوم: آن که چنین افرادی، هدفی جز «من» و آن هم «من طبیعی و مادی - یا من حیوانی» ندارند، لذا فقط در پی پاسخ خواسته‌ی نفس حیوانی خود عمل می‌کنند، اما کسانی که از قوای «علم، عقل و ایمان» برخوردارند، اهداف والاتری داشته و مقاصد بلندتری را در نظر دارند که گاه و یا حتی اغلب مجبور می‌شوند برای تحقق آن اهداف بلند و انجام رسالت، از خواسته‌ها یا منافع شخصی خود بگذرند. رسالت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، فقط دفاع ظاهری و آن هم از ظلم ظاهری و فیزیکی به حضرت سیده النساء^(ع) نبود که بپرسیم: «پس چرا کاری نکرد؟» بلکه حفظ و نشر اسلام، بیداری و بصیرت بخشیدن به مردم، مقابله‌ی ریشه‌ای با ظلم در زمینه‌ها و اشکال مختلفش و هدایت بشر به سوی کمال «قرب الهی» از وظایف اصلی آن حضرت بود که سبب تحمل بسیاری از صدمات و لطامات می‌گردید.

سوم: اساساً القای این که حضرت^(ع) کاری نکرد، یک دروغ، تحریف و اتهام هدفدار برای ظلم بیشتر و انحراف عمیق‌تر اذهان عمومی می‌باشد. مگر می‌شود که حضرت هیچ کاری نکرده باشند و دست روی دست گذاشته و نگاه کنند؟!

لذا از سویی شاهدیم که وقتی حضرت زهراء (علیها السلام) (البته نه به خاطر حقوق شخصی و نفس) بلکه به خاطر رفع غصه‌ها و دغدغه‌های آن حضرت می‌پرسند: شما که چنین و چنان هستی و قدرتت زبانزد است، چرا انتقام نمی‌گیری و یا به قول ما «چرا عمل متقابل به مثل نمی‌نمایی؟» حضرت پاسخ عملی می‌دهند. یعنی لباس رزمش را پوشیده و شمشیر را برمی‌دارد. اما به هنگام خروج و با بلند شدن صدای اذان، از همسرش می‌پرسد: «یا فاطمه، آیا انتقامت را می‌خواهی یا حفظ و بقای دین پدرت را؟» و ایشان هر کدام را می‌خواست، حق بود. اما او نیز معصوم است و همان رسالت را دارد، لذا پاسخ می‌دهد: «حفظ و نشر دین پدرم را». حضرت برمی‌گردد و سلاح بر زمین می‌گذارد و می‌فرماید: «پس مجبورم سکوت و تحمل کنم».

یا همین‌طور شاهدیم که وقتی به خانه‌ی حضرت ریختند، امام ساکت ننشسته بودند، بلکه به عمر حمله برده و او را زمین زدند و روی سینه‌ی او نشستند و بدین مضمون فرمودند: والله تو می‌دانی که [برای حفظ دین] مجبور به سکوت هستم، وگرنه نه تو و نه هیچ کس دیگری نمی‌توانست به زور وارد خانه‌ی علی شود. و در تاریخ مثبت است که علی^(ع) در حال درگیری بود که او را به ریسمان کشیدند و آن ضربات را بر همسرش وارد نمودند.

همچنین برخورد ایشان پس از شهادت و در بقیع که می‌خواستند خاکش را زیر و رو کرده و بدن مبارک حضرت فاطمه^(ع) را خارج نموده و به اصطلاح از اول و به دست خودشان غسل، کفن و دفن کنند، شاهد دیگری بر مدعا و نیز قدرت فیزیکی و استفاده‌ی حکیمانه از آن است. ایشان در بقیع حاضر شده و خطاب به آن جمع کثیر بدین مضمون فرمودند: «والله اگر نوک تیشه‌ای به زمین بخورد، همه‌ی شما را می‌کشیم». یکی از بزرگان قوم با دیدن تنهایی علی^(ع) و کثرت جماعت خود، به قصد تحقیر و شاید تمام کردن کار به ایشان حمله کرد، اما علی^(ع) او را زمین زد و بر سینه‌اش نشست و شمشیر بر گردنش گذاشت که ابوبکر نزدیک شد و پس از اصرارها گفت: «علی جان، تو را به جان رسول خدا قسم می‌دهم که رها کن». و ایشان بلند شدند و آنها نیز بقیع را ترک کردند و وصیت فاطمه^(ع) مبنی بر مخفی ماندن قبر - که مبین بسیاری از حقایق و معرف حق و باطل است - محقق شده و دوام یافت. [اگرچه این واقعه دلیل بر بودن مزار ایشان در بقیع نمی‌باشد].

چهارم: دفاع از حق الهی حاکمیت و باز پس گرفتن آن، اولی‌تر از دفاع از حقوق شخصی بود. پس اگر حضرت علی^(ع) به خاطر حفظ و اشاعه و انتقال اسلام ناب به مردم زمان و نسل‌های دیگر، مجبور به سکوت و تحمل گردید، تحمل ظلم‌های فیزیکی و خودداری از اقدام متقابل، نه تنها عجیب نیست، بلکه با گذشت تاریخ معلوم شد که بسیار حکیمانه و بر اساس هدف الهی، علم، حکمت و بصیرت بوده است.

سوال ۱۹: چندی پیش در گفتگویی در شبکه خبر، کارشناسان مدعی شدند که ۹۹٪ مردم سواد رسانه‌ای ندارند (یعنی هر چه بیان شود، بدون تحقیق قبول می‌کنند) آیا شما هم این نظر را قبول دارید؟
(۲۹ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متأسفانه این برنامه را ندیدیم که از جزئیات و جهت بحث آن آگاه باشیم، لذا با کنار گذاشتن برنامه، به اصل بحث در مورد چنین دیدگاهی می‌پردازیم.

بدیهی است که این گونه کلی‌گویی، اهانت به شعور مردم است [مگر آن که بحث کلی و منظور کل مردم جهان باشند که باید اذعان داشت اغلب، مرعوب رسانه هستند]. اما برای جامعه‌ی خودمان، نظر ما کاملاً متفاوت و معکوس است. یعنی اگر گفته می‌شد «بسیاری از مسئولین رسانه‌ای ما از سواد لازم رسانه‌ای برخوردار نیستند» منطقی‌تر و مقبول‌تر بود و برای آن دلایل کافی نیز در اختیار داریم.

مسئولین رسانه‌ای، از سیاستگذاران، برنامه‌نویسان و مدیران گرفته تا نویسندگان، اجراکنندگان و بازیگران، باید دقت کنند که کار رسانه «انتقال پیام» در قالب‌های متفاوت خبر، گزارش، عکس، مستند، فیلم یا سریال داستانی، مصاحبه و ...، به منظور اطلاع‌رسانی و نیز جهت‌دهی به اذهان عمومی است.

گستره و شعاع پخش رسانه (مانند رادیو و تلویزیون، مطبوعات و اینترنت) و سهولت دسترسی عموم به آنها، جایگاه ویژه‌ای به رسانه بخشیده است و امکان انتقال پیام به اشکال و شیوه‌های متفاوت (به ویژه همراه با هنر) نیز تأثیرگذاری آن را مضاعف نموده است و علت سرمایه‌گذاری‌های کلان بر صنعت رسانه - به ویژه از ناحیه‌ی سیاستمداران - نیز به همین دلیل است.

بدیهی است که کار مخاطب رسانه، الزاماً تحقیق و تفحص نسبت به چگونگی، صحت یا سقم پیام منتقل شده نیست و اساساً نمی‌تواند چنین تحقیقی را انجام دهد. یک بیننده‌ی برنامه‌ی تلویزیونی، چگونه می‌تواند راجع به خبر یا گزارشی که از آمریکا، یا آفریقا یا حتی داخل کشور بیان شده تحقیق کند و چگونه می‌تواند مانند یک متخصص و تحلیل‌گر و نقاد، یک فیلم یا سریال را مورد بررسی قرار داده و اهداف مثلاً فمینیستی‌اش را شناسایی کند؟! این چه انتظار بی‌جا و بعیدی است؟! بدیهی است نمی‌توان از کلیه‌ی بینندگان انتظار داشت که مانند اهل فن، دریابند که در سریالی چون «مسیر انحرافی» اعتقادات اسلامی و احادیث و باورهای ایمانی به تمسخر گرفته شده است و کمتر دیالوگی در آن بیان می‌گردد که روایت و یا حدیثی را هدف نگرفته باشد.

عوامل مؤثر در پذیرش یا عدم پذیرش پیام رسانه‌ای:

پس همه‌ی رسانه‌های جهان، متناسب با اهداف خود پیام‌رسانی کرده و با دسته‌بندی آگاهی‌ها، به اذهان عمومی جهت می‌دهند و مخاطب نیز اغلب این پیام‌ها را از سرتاسر جهان دریافت می‌نماید. پس تا اینجا، آنچه که مهم است برخورداری مسئولین از سواد رسانه‌ای است نه مخاطبین. تا بتوانند آگاهی‌های لازم را اولاً درست، ثانیاً خوب و ثالثاً بصیرت بخش و سازنده منتقل نمایند.

اما نکته‌ی مهم بعدی، پذیرش یا عدم پذیرش پیام منتقل شده از سوی رسانه توسط مخاطب است، که آن نیز به عوامل بسیاری بستگی دارد و منحصر به میزان سواد رسانه‌ای مخاطب نمی‌باشد. به عنوان مثال:

***- ممکن است عده‌ای به اصطلاح عوام باشند و هر پیامی را قبول کنند. این عده طبعاً جوپذیر، شایعه‌پذیر، زودباور و بی‌بصیرت هستند و البته کثرت آنها به ۹۹٪ نمی‌رسد و دلیل آشکار آن نیز بمباران رسانه‌ای دشمن و دفاع ضعیف رسانه‌ای داخل و تأثیرناپذیری اذهان عمومی از هجمه‌ی تبلیغاتی دشمنان می‌باشد. اگر ۹۹٪ مردم سواد رسانه‌ای [بدین معنا نداشتند]، امروزه با این هجمه‌ی گسترده، چیزی از اسلام، انقلاب و سایر ارزش‌های انسانی و فرهنگی باقی نمانده بود.**

***- گاهی قبول و پذیرش مخاطب، به خاطر قبول اصل و اصول دیگری است که پشتوانه‌ی رسانه و پیام رسانه‌ای قرار گرفته است. این اصل حتی در تبلیغات تجاری نیز بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. به عنوان مثال چون مخاطب رعایت سلامت دهان و دندان را قبول دارد، آگهی خمیردندان را باور یا دست کم قبول می‌کند.**

در عرصه‌ی رسانه نیز همین‌طور است، به ویژه در نظام‌های ارزشی و یا نظام‌هایی که باور مردم بر رعایت، دقت و نظارت دقیق از سوی دستگاه‌ها و مسئولین ذیربط استوار است. مثلاً در جمهوری اسلامی ایران فرض بر این است که رسانه‌ی ملی «صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» خود به شدت راعی و مراغب ارزش‌هاست و خود از اشاعه‌ی هر گونه دروغ، جوّ انحرافی، تبلیغات منفی، نشر فرهنگ‌های منحط و ... ممانعت به عمل می‌آورد. لذا بدون تردید و تشکیک و نیز بدون احساس نیاز به ضرورت تحقیق و تفحص، مخاطب قرار گرفته و پیام مستقیم یا غیرمستقیم را دریافت می‌نماید. اغلب مردم بر این باورند اگر فیلمی ساخته می‌شود، لابد وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی با دقت و بصیرت کامل بر آن نظارت داشته که مجوز تولید و اکرانش را صادر نموده است و اگر سریالی تولید و پخش می‌گردد، لابد خوب یا بد، حق یا باطل، مفید یا مضر بودن پیام‌های صوتی و تصویری‌اش کاملاً توسط مسئولین ذیربط بررسی شده و مورد تأیید بوده که پخش شده است.

***- گاهی پذیرش مخاطب به خاطر فرافکنی موضوعی کذب یا منحط از سوی دشمنان و عدم اطلاع‌رسانی صحیح و تبلیغات درست از سوی رسانه‌هایی است که مورد وثوق او و جامعه می‌باشد. و بدیهی است که تک‌تاری در میدانی بی‌رقیب، فتح و پیروزی تازنده را در پی دارد. به عنوان مثال از سویی ده‌ها فیلم و سریال ضددین، ضد ارزش و ضد فرهنگ تولید و پخش می‌شود، از سوی دیگر نه تنها سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری لازم جهت تولید فیلم‌ها و سریال‌های مفید صورت نمی‌پذیرد، و نه تنها محدودیت و نکوهش و ممنوعیتی برای آنها قائل نمی‌گردند، بلکه مورد تشویق و تقدیر و اهدای جوایز نیز قرارشان می‌دهند! حال آیا مخاطب سواد رسانه‌ای ندارد، یا بسیاری از مسئولین مربوطه؟**

امروزه مسئولین و مخاطبین (مردم) شاهدند که هر کجا و در هر برنامه‌ای توجه لازم صورت گرفته (مثل اخبار و گزارشات بین‌المللی)، تأثیر مثبت خود را در پی داشته است. پس اگر قصور و تقصیری رخ دهد، بیشتر بر عهده‌ی رسانه و مسئولین آن است و مبین سواد رسانه‌ای آنان می‌باشد نه مخاطبین (مردم). این مسئولین هستند که باید همه‌ی برنامه‌ها - به ویژه فیلم‌ها و سریال‌ها - را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند و به پیام‌های انتقالی به اذهان عمومی و جهت آنها توجه کنند، نه مخاطبین و مردم.

سوال ۲۰: آیا «ثارالله» خواندن امام حسین (ع) مانند «ابن الله» یعنی پسر خدا خواندن حضرت مسیح (ع) نیست؟ (۳۳ فروردین ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به هیچ وجه شباهتی به هم ندارند که حتی با یکدیگر مقایسه شوند. دقت شود که گاهی سخن از «تعلق و مالکیت» و یا جهت و سمت و سو و یا مظهریت به میان می‌آید و گاهی سخن از «نسب» و رابطه‌ی خویشاوندی، و این دو بسیار با هم متفاوت است.

یهودیان و مسیحیان، قائل به رابطه‌ی خویشاوندی حضرات موسی و عیسی^۱ علیهماالسلام با خداوند متعال هستند. یکی پیامبرش را فرزند خدا خواند و دیگری برای این که عقب نیافتد، گفت: او هم پدر است و هم پسر است و هم خود خدا (اب، ابن، روح‌القدس).

به طور خلاصه بر این باورند که: خدا خواست بندگان را هدایت کند و چون از سنخ بندگان نبود (و ارتباط و درک متقابل میسر نبود)، خود پدر شد برای حضرت مریم^(ع) و سپس خود فرزند شد برای این پدر و مادر. در واقع «این خود خدا بود که به صورت فرزند از مادر متولد گردید!» چنانچه «پولس» می‌نویسد: «چقدر باید خدا را شکر کنیم. خدایی که پدر خداوند ما عیسی مسیح است. (نامه‌ی دوم پولس به مسیحیان قرنتس، ج ۱، ص ۳ و ۴؛ کتاب مقدس)». حال تفسیر و توضیح با خودشان. او لازم می‌داند که «شاگرد خداوند» باشد. خداوندی که پدر شد برای عیسی^۱ مسیح، عیسانی که خود خداوند اوست(!؟)

بدیهی است چنین تعریف و توصیفی از خالق عالم هستی، هیچ انطباقی با وحی، عقل، علم و هیچ منطق دیگری ندارد و موجودی که مجبور شود، محدود شود، حادث گردد، متغیر شود، رشد کند، به دنیا بیاید، محسوس شود، مورد آزار و اذیت قرار گیرد و در نهایت به صلیب کشیده شود و ... نمی‌تواند خدای واحد، احد، ازلی، ابدی، بی‌مثال، حی، قیوم و ... باشد، چرا که آنچه در مورد حضرت مسیح^(ع) می‌گویند، همه از صفات مخلوق است نه الله جلّ جلاله و خالق جهان هستی. لذا شاهدیم که حتی رهبران و بزرگان مسیحیت نیز به رغم اعتقادشان به تثلیث، به وقتش ناچار به اقرار می‌شوند. چنانچه پاپ بندیک شانزدهم، رهبر فعلی کاتولیک‌های جهان، سال گذشته در پیام جهانی خود گفت:

«این کودک (حضرت مسیح^(علیه‌السلام)) در بیت‌الحم متولد شد و در واقع نجات و آزادی را به ارمغان آورد. البته نه فقط برای مردم آن زمان، بلکه برای همه‌ی جهانیان در سرتاسر تاریخ. او این آزادی را با یک سیاست نظامی به دست (به ارمغان) نیاورد بلکه گام به گام جلو رفت و برای بازسازی زندگی و حیات بشری، به صلیب کشیده شدن شرم‌آور [توسط دشمنان] را به زندگی ننگین ترجیح داد.» (گفتگو با شبکه‌ی چهار بی‌بی‌سی) اما معنا و منظور از اسم‌هایی چون: «ثار الله» - «عین‌الله» - «یدالله» - «لسان‌الله» و ... این نیست که خداوند موجود یا جسمی است که خون، چشم، دست، پا، زبان و ... دارد، [اگرچه برخی از مذاهب چون سلفی‌ها و بالتبع وهابی‌ها که مذهبشان سلفی است بر این باورند و می‌گویند: خدا موجودی است مثل انسان، ولی خیلی بزرگ‌تر و دارای همین اعضایی است که در قرآن آمده، منتهی اعضا و اجزایش بسیار بزرگ است؟!]. بدیهی است که این اعتقاد که حاصل رسوخ خرافات یهودیان و مسیحیان (به تعبیری اسرائیلیات) به فرهنگ مسلمین می‌باشد، به همان اندازه متضاد با وحی، عقل و منطق می‌باشد که اعتقاد به «اب و ابن و روح‌القدس» متضاد است. بلکه وقتی فعلی بدون هیچ ذره‌ی شرکی مختص خدا شد و به او تعلق یافت، یعنی چشم جز آنچه او می‌خواهد ندید و زبان جز آنچه او می‌فرماید نگفت، و دست و پا و سایر اعضا و جوارح جز آنچه او امر و نهی کرده است انجام نداد و از همه‌ی افعال هدف و مقصد و مقصودی جز او نبود، کاملاً متعلق به او و مظهر او می‌گردد. و البته «مظهر» خدا بودن، به معنای حلول یا اتحاد خدا با چیزی نیست. بلکه یعنی کمالی جز او وجود ندارد و همه‌ی کمالات را از او گرفته‌اند.

همه چیز مظهر خدا، آیت خدا و اسم (نشانه) خداست، چرا که همه چیز مخلوق است و مخلوق نشانه‌ی خالق است. اما این نشانه‌ها برخی کاملتر و برخی ناقص‌ترند و معصومین^(ع) مظهرکامل و اتم اسمای الهی هستند. در مورد «ثار الله» نیز دقت شود که ممکن است این کلمه از ریشه‌ی «ثور» به معنای برانگیخته شدن (یا شوریدن) گرفته شده باشد، که در این صورت لقب «ثارالله» برای ایشان، یعنی «برانگیخته شده‌ی خدا». و ممکن است از ریشه‌ی «ثأر» به معنای «خون» گرفته شده باشد، که در این صورت نیز معنای آن «کسی که خونخواهی‌اش با خداست» یا «خدا انتقام خونش را می‌گیرد» می‌باشد که هیچ کدام از دو صورت فوق، به معنای قوم و خویشی یا فرزند یا حلول خدا در جسمی دیگر را نمی‌دهد. لذا هیچ وجه اشتراکی با «پسر خدا» خواندن مسیح^(ع) یا دیگران از سوی پیروانشان ندارد.

سوال ۲۱: آیا صحیح است که «اعمال هدیه شده به اموات، برخی اثر موقت دارند و برخی دائمی»؟ مستند توضیح دهید؟ (۲ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه فقط اعمال هدیه شده به اموات، بلکه کلیه اعمال، و نیز نه فقط اعمال خوب، بلکه هر عملی چه بد و چه خوب، چه برای خود و چه برای دیگران حاضر و چه برای اموات، آثاری وضعی و موقت و نیز آثاری دائمی دارند. به عنوان مثال: شاید خوردن یک لقمه نان، به نظر کار ساده‌ای بیاید که تنها اثرش کمی لذت و مرتفع نمودن گرسنگی باشد. این اثر وضعی کوتاه مدت آن است. اما همین نان، در معده تجزیه شده و نشاسته و دیگر موادش جدا شده و هضم می‌گردد و مبدل به خون و سپس گوشت می‌گردد. همین خون توسط رگ‌ها و مویرگ‌ها، در قلب، مغز، ریه و سایر اعضا و جوارح بدن حرکت می‌کند و موجب تداوم حیات می‌گردد. اگر ضرر نباشد، نوعی آثار کوتاه مدت یا بلندمدت دارد و اگر برای کسی ضرر باشد، آثارسوء کوتاه مدت یا بلندمدتی باقی می‌گذارد. یک لقمه نان یا جرعه آب می‌تواند کسی را از هلاکت حتمی نجات دهد و یا منجر به مرگش شود. حال به آثار غیرمادی همین لقمه نان توجه کنیم. مهم است که چگونه به دست آورده است؟ آیا نان حلال و محصول دسترچ یا اطعام است؟ آیا نجس یا پاک است؟ آیا مال دزدی است؟ آیا مال یتیم است؟ آیا به دست آوردن و تناول آن مستلزم ظلم به دیگری بوده است و ...؟ همه‌ی اینها در روح، روان، اخلاق، اعصاب و شخصیت آدمی تأثیر می‌گذارد و تبعات خود را در کوتاه مدت و بلند مدت در پی خواهد داشت.

ایجاب نظام عالمانه و حکمیانه‌ی هستی این است که همه‌ی اجزا و رفتارهای آن در یکدیگر مؤثر باشند و این تأثیرات هم چنان ادامه یابد و حتی به اندازه‌ی ذره‌ای از آن بر خالق علیم و حکیم مخفی نماند. لذا فرمود: «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (یونس، ۶۱) ترجمه: تو ای پیامبر در هیچ وضعی قرار نمی‌گیری و از ناحیه‌ی خدا هیچ آیه‌ای از قرآن نمی‌خوانی و شما عموم مردم هیچ عملی انجام نمی‌دهید، مگر آن که ما (خدا و فرشتگان) بر بالای سرتان به شهادت ایستاده‌ایم، می‌بینیم چگونه در کارتان فرو رفته و سرگردید، (آری، ای پیامبر) از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره‌ای پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان، و هیچ کوچکتر و یا بزرگتری از آن نیست مگر آن که در کتابی روشن ضبط است.

همچنین ایجاب نظام حکمیانه آن است که هر فعل و انفعال و حرکتی که برای همیشه نیز ثبت می‌گردد، بی‌نتیجه و بی اثر نماند. خواه آثار وضعی کوتاه یا بلند مدت و خواه آثار دائمی. لذا در زمینه‌ی نتایج نیز فرمود: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزله، ۷ و ۸) ترجمه: پس هر کس به سنگینی يك ذره عمل خیری کرده باشد آن را می‌بیند * و هر کس به سنگینی يك ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید.

به همین جهت اعمال و رفتارهای خوب و بد، نزد ما همه فانی می‌شوند، چرا که ظرف زمانی آنها محدود بوده و می‌گذرد، اما نزد خدا باقی می‌ماند. لذا اگرچه به ظاهر نزد ما آثار کوتاه مدتی داشته باشند، اما آثار دائمی آنها نیز بر ما مترتب خواهد بود. چنانچه فرمود:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (النحل، ۹۶)

ترجمه: آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم.

البته باید توجه داشت که گاهی آثار وضعی ماهوی فعلی به ظاهر کوتاه مدت و گاهی بلندمدت است. مثل این است که کسی لقمه‌ی غذایی به گرسنه دهد و او را یک وعده سیر کند و یا کتابی مفید تألیف کند، تدریس نماید، مدرسه، دانشگاه، مسجد یا معبری ایجاد نماید [چه برای خودش و چه خیرات اموات]. بدیهی است تا وقتی آن کتاب یا تأسیسات باقی و فعال است، آثار وضعی و ظاهر کوتاه مدتش نیز استمرار دارد. هر یک نفری که کتاب را خوانده و علمی بیاموزد، در مسجد نمازی بگذارد، در مدرسه و دانشگاه رشدی یابد و ... اثر وضعی‌اش برای او باقیست. هر چند که نباید فراموش کرد که اثر همان یک لقمه نانی که به فقیر داد و او را سیر کرد، به لحاظ مادی و معنوی همچنان و مستمر و حتی در نسل‌های آینده‌اش ادامه دارد و از خدا مخفی و نزد او بی‌نتیجه نمی‌ماند.

پس همه‌ی اعمال و رفتارهای آدمی، هم اثر کوتاه مدت و بلند مدت وضعی دارد و هم اثر دائمی.

سوال ۲۲: خداوند در قرآن به برتری خدادای بعضی (انبیا- زن و مرد و ...) نسبت به بعضی دیگر تصریح نموده است، آیا این تبعیض نیست؟ (۳ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مهم است که «تبعیض» را چگونه معنا کنیم و معنا و مفهومی که از انتزاع می‌کنیم و مصادیقی که برای آن بیان می‌داریم، درست باشد یا خیر؟ همچنین مهم است که به تفاوت معنا، مفهوم و مصادیق «تبعیض» با «تفاوت» توجه کنیم. و نیز مهم است که بدانیم آیا هر برتری بخشیدن به مخلوقی نسبت به مخلوقات دیگر در امری خاص، ظلم به سایر مخلوقات است یا خیر آیا هر گونه برتری، ارزش است؟

آن تبعیضی که در نظر خدا و انسان عاقل و عادل مذموم است و نباید محقق گردد، تفاوتی یا برتری بخشیدنی است که موجب ظلم به دیگران گردد وگرنه نه تنها هر گونه تفاوت یا حتی برتری در امری نسبت به دیگران، تبعیض مذموم نیست، بلکه لازمه و ایجاب خلقت است.

الف - در نظام آفرینش هیچ مخلوقی نمی‌تواند از خالق طلبکار باشد، مثلاً: ماه بگوید، دوست داشتم خورشید باشم، پشه بگوید: چرا فیل نشدم؟ زن معترض شود به من ظلم شد که مرد نشدم! یا کسی بگوید اصلاً مایل نبودم که خلق شوم، چرا خلق شدم؟! چرا که اصلاً نبود که مایل باشد یا نباشد و این نگاه و احساس نیز بعد از خلقت بر اثر جهل به خدا و خود در او ایجاد شده است و اگر نگرش خود را تغییر دهد، میل و قضاوتش نیز متغیر می‌گردد.

پس این که ماهیت هر مخلوقی چه باشد و بر چه اساسی این ماهیت، نعمات، فضایل یا برتری‌ها نسبت به سایر موجودات به او عطا گردد، بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌ی الهی است و اساساً کسی نمی‌تواند خلقت دیگری ایجاد نماید که معترض شود چرا خلقت این گونه است و آن گونه نیست؟

این که خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ - خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. (الأنعام، ۱۲۴)»، یک معنا و مصداق خاص دارد که منظور انتخاب انبیای الهی توسط او جهت انجام رسالت است و یک اشاره‌ی عام نیز می‌تواند داشته باشد که او می‌داند کدام مخلوق، چگونه و چرا خلق شود و چه رسالت‌ها و نقشی در کارگاه هستی و نظام آفرینش داشته باشد.

ب - اگر قرار باشد همه چیز از هر حیث مساوی هم باشند، به طور کلی هیچ خلقتی صورت نمی‌گیرد. مگر می‌شود که ملک، انسان، حیوان، نبات و جماد و نمونه‌های آنها مثل کهکشان، خورشید، ماه، ستارگان، آب، خشکی، جانداران، زن و مرد و ...، از هر حیث با هم مساوی باشند؟! اگر از هر حیث مساوی باشند، عین هم می‌شوند و اگر عین هم شدند، ماهیتی پدید نمی‌آید.

ج - اما برتری‌های بعضی در برخی از موارد نسبت به برخی دیگر نیز اگر برتری در خلقت باشد، بر اساس نقش او در کارگاه هستی است و این برتری الزاماً ارزش بیشتر و آن هم به گونه‌ای که حقی از دیگران ضایع شده و ظلمی صورت پذیرفته باشد نیست. چه کسی گفته است یا می‌تواند بگوید که ارزش فیل یا کرگدن، چون هیکل بزرگ‌تر، هیبت خشن‌تر، قوت بیشتر، گوشت پروارتر و استخوانی محکم‌تر دارند، از ارزش یک پشه یا حتی یک تک‌سلولی در کارگاه هستی بیشتر است؟!

به قول فیلسوف عالیقدر معاصر، آیت‌الله علامه جعفری^(۵): «دخالتم یک ذره‌ی ناچیز در کارگاه خلقت، پست‌تر از دخالت کهکشان‌ها نیست. اگر یک انسان نتواند حساب اشیاء کوچک و بزرگ، و به طور کلی حساب اشیاء چشم‌گیر و غیر جالب توجه را از حساب ارزش‌ها جدا کند، حق ورود به کلاس هستی شناسی را ندارد.» (الهیات از دیدگاه اسلام، ص ۱۸)

چه کسی گفته است که «ارزش» چشم که در سر قرار دارد، از ارزش استخوان کف پا که زیر پا قرار گرفته است و یا معده و روده‌ای که هضم غذا می‌کند و فضولات آن را به صورت مدفوعی بد بو خارج می‌کند، در نظام خلقت بیشتر است؟!

د - برتری‌ها نیز بر اساس نقش، وظیفه، تکلیف و رسالت در نظام آفرینش است. به عنوان مثال استخوان‌بندی مرد محکم‌تر و دستش قوی‌تر از دست زن است، چرا که باید ساختمان بسازد، بیل بزند، بجنگد و ... آیا این قوت «یک تبعیض از نوع ارزش اضافی است که در مقابلش به زن ظلم شده باشد؟!» در مقابل همین مرد با تمام هیکل قوی‌ترش، شاید نتواند یک سنگ ۴ تا ۵ کیلویی را ۵ تا ده ساعت به صورت متصل نگهدارد، اما زن با تمام ظرافتش می‌تواند طفل خود را ۹ ماه حمل کند. آیا این تفاوت‌ها و برتری‌ها تبعیض و ظلم به مرد است؟! اگر پیامبری مأمور است تا قوم کوچک خود را رهبری کند، به لحاظ علم، حکمت، قدرت ... و ظرفیت اخذ وحی، توانایی‌هایی لازم دارد و اگر پیامبری رسالت هدایت جهانیان تا آخرالزمان را بر دوش دارد، برتری‌های دیگری لازم دارد و اگر کسی رسالت نبوت را بر دوش نداشت، برای رشد و کمال خود نیازی به این برتری‌ها ندارد، آیا این تبعیضی ظلم‌گونه نسبت به سایر انبیا و یا آحاد بشر است، یا آن که «عدل - به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خودش» محقق گردیده است؟

و - به طور کلی دقت شود که حساب «تفاوت‌ها» از حساب «ارزش»ها جداست و ارزش‌ها چه در نزد خداوند متعال و چه در نقش هر مخلوقی در کارگاه هستی، به موقعیتی که آنان در نظر ما انسان‌ها دارند و برخی بالا و برخی پست جلوه می‌نمایند، بستگی ندارد (این نظر ماست که اتفاقاً صائب هم نیست). و در نظر خداوند متعال ارزش نه به شکل، وزن، قیافه، طول، عرض، حجم، عمق، چگالی، رنگ و ... بستگی و نه به جنسیت، ملیت، مرز جغرافیایی، پول، قدرت، مدارک تحصیلی و یا مراتب شغلی، بلکه فقط به «تقوا» که در شناخت، ایمان و عمل صالح متجلی می‌گردد بستگی دارد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم (آگاه باشید) ما شما را از يك مرد و يك زن آفریدیم و شما را تیره‌هایی بزرگ و تیره‌هایی کوچک قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید نه این که به یکدیگر فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی‌ترین شما با تقوی‌ترین شما است که خدا دانای با خبر است.

سوال ۲۲: چرا گفته اند که نام اصلی امام زمان را نبرید و حتی آن را به صورت حروف مقطع «م ح م د» می نویسند و آیا مستند است؟ (۴ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

روایات ماثوره در این زمینه بسیار و نیز متفاوت است. برخی از روایات به شدت از بردن نام ایشان منع نموده اند. مانند:

*- امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ إِلَّا كَافِرٌ. یعنی: صاحب این امر کسی است که جز کافر، نام او را به اسم خودش نبرد.» (شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۳۳، ج ۴)

امام هادی (علیه السلام) فرمودند: «جانشین پس از من فرزندم حسن است و شما با جانشین پس از جانشین من چگونه خواهید بود؟ گفتم: فدای شما شوم! برای چه؟ فرمود: زیرا شما شخص او را نمی بینید و بردن نام او به اسمش بر شما روا نباشد، گفتم: پس چگونه او را یاد کنم؟ فرمود: بگوئید: حَجَّتْ از آل محمد (ص)»

(کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۱، ج ۱۲)

*- در برخی از روایات، به ویژه در توقیعی که از ناحیه خود حضرت (عج) صادر شده است، از بردن نام ایشان در جمع منع شده است. در این توقیع فرموده اند: «مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. یعنی: لعنت خدا بر کسی که مرا در میان جمعی از مردم نام برد» (وسائل الشیعه: ج ۱۶، ص ۲۴۲)

*- در برخی از روایات، اهل بیت (ع) به صراحت نام اصلی ایشان را برده اند. مانند آن که پیامبر اکرم (ص) مکرر از ایشان نام بردند و در حدیثی پس از ذکر نام علی (ع) و ائمه بعدی به عنوان جانشینان خود فرمودند: «... مَهْدِي أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا - یعنی: مهدی امتم [در میان ایشان] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد.» (کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۸۴، ج ۲۷)

یا امام حسن عسکری (ع) در مورد ایشان فرمودند: «...إِنِّي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً...، یعنی: فرزندم محمد، اوست امام و حجت پس از من، هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.» (کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۰۹، ج ۹)

و همچنین روایت معروف از امام صادق (ع) که می فرمایند: «... أَوْلْنَا مُحَمَّدًا، أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا وَ اخْرُنَا مُحَمَّدًا. یعنی: نام اولین ما [اهل عصمت] محمد است و نام نفر وسط نیز محمد است و نام آخرین ما نیز محمد است.»

به همین منوال شاهدیم که در دعاهای بسیاری که از اهل بیت (ع) رسیده است و بالتبع آن را تعلیم داده اند که دیگران چنین دعا کنند، به نام اصلی ایشان اشاره شده است. مانند:

دعای فرج در برخی منابع مانند مصباح کفعمی: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِي صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ...».

دعای کنزالعرش: «وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَالْحُجَّةِ عَلَى عِبَادِكَ...».

این تفاوت روایات وارده که همه نیز مستند و محکم هستند سبب شده است که برخی منع از بردن نام اصلی ایشان را مختص به دوران غیب صغری قلمداد کنند. برخی دیگر بگویند که از بردن نام ایشان در میان اجتماعاتی که دوست و دشمن در آن حضور دارند منع شده است و بیشتر رویکرد به «تقیه» دارد و برخی بردن نام ایشان را در دوران غیبت کبری جایز بشمرند.

اما در هر حال همه نام ایشان را می دانند و در احادیث، روایات و کتب تاریخی نیز نوشته شده و می شود. لذا می توان نتیجه گرفت که از مقاصد اصلی این امر، آموزش شیعه به «غیبت» در تمامی جهات آن، «رازداری» و سایر شئون اتصال به امام، اطاعت و تبعیت از امام در دوران غیبت و انتظار می باشد.

سوال ۲۴: چرا به رغم این که قرآن ما را از سب و لعن کفار برحذر می دارد، در زیارت عاشورا شاهد لعن و نفرین هستیم؟ (۵ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بروز این شبهه به خاطر فرض چند معلوم غلط و در نتیجه حکم ناصحیح می باشد. در واقع اصل صورت مسئله غلط است و متأسفانه بسیار نیز مورد سوءاستفاده در ضدتبلیغ قرار گرفته و شایع شده است.

ابتدا باید معانی «سب» و «لعن» را بدانیم تا هر لعنی را سب نشمرده و موارد لعن را نیز بشناسیم و سپس باید بدانیم که قرآن کریم نسبت به هر یک چه موضع یا امر و نهی و فرمانی دارد؟

سب، یعنی فحش دادن و ناسزا یا دشنام گفتن. آموزه های اسلامی، چه در قرآن و چه در کلام اهل عصمت^(ع) و چه در سیره و رفتار آنان، با هر گونه «سب» و دشنام دادنی مخالف است و به شدت از آن نهی می نماید. تا جایی که حضرت رسول اعظم^(ص) می فرماید: «فحاش به بهشت نمی رود». به ویژه در کلام وحی از فحش دادن به مقدسات و اله های کاذب کفار منع شده است و علت اصلی آن چنین بیان شده است که بالتبع آنها نیز متقابلاً به اله و معبود شما فحش خواهند داد، در حالی که او خدای حقیقی است:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأنعام، ۱۰۸)

ترجمه: شما مؤمنان به آنان که غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند، ما بدین سان برای هر امتی عملشان را بیاراستیم و عاقبت بازگشت آنان به سوی پروردگارشان است، و او از اعمالی که می کرده اند خبرشان می دهد.

بدیهی است که از علل اصلی این منع، یکی جلوگیری از حرمت شکنی آن هم نسبت به الله جل جلاله و اعتقاد به او در جامعه است و یکی جلوگیری از هلاکت بیشتر کفار. چرا که فحش به بت یا اله ای دروغین و ساختگی، تأثیر خاصی به جز رواج بی ادبی در خود و جامعه ندارد، اما فحش به «الله جل جلاله» سبب هلاکت قطعی فحاش می گردد و خداوند بندگان را دوست داشته و رحمان و رحیم است.

لعن: اما معنای لعن به هیچ وجه فحش و ناسزا و دشنام نیست، بلکه «دور دانستن از رحمت الهی» می باشد و بدیهی است که انسان ها از دو دسته خارج نیستند، یا ظل رحمت الهی هستند و یا از دایره ای این رحمت خارج می باشند، که به گروه اول «مرحوم» و به گروه دوم «ملعون» می گویند.

دشمنان خدا و اسلام سعی دارند در جنگ روانی و تبلیغاتی، حتی شده با ماسک خدا، اسلام، دین، اخلاق و ... وارد شوند و با اشاعه «اما، اگر و شاید»ها، نگذارند مسلمان خط روشن و واضحی داشته و دوست و دشمن را بشناسد و قاطعانه اعلام مواضع نماید! تا بدین سبب جناح مؤمنین و مسلمین تضعیف گردد و دشمن شناسی نیز برای آنان میسر نگردد و قلوبشان نسبت به دشمنان رئوف شود. لذا شایع می کنند: نباید لعن کرد، از کجا معلوم، شاید او نزد خدا مقرب تر و بهتر و عزیزتر است و ...!

از این رو شاهدیم که خداوند متعال نه تنها گروه های خاصی و از جمله ظالمین را در کلام خود «لعن» می فرماید، بلکه تأکید می نماید که جزای کفار و ظالمین همین لعنت شدن از سوی خدا، ملائکه و جمیع انسان ها (از مسلم و غیرمسلم) می باشد:

«أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (العمران، ۸۷)

ترجمه: اینان جز ایشان این است که لعنت خدا و ملائکه و همه ی مردم شامل حالشان گردد.

و نیز می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: همانا کسانی که کافر شده و در حال کفر مردند لعنت خدا و ملائکه و همه‌ی مردم شامل حال ایشان است. (دقت شود که این لعنت کردن به مسلمین یا شیعیان اختصاص نیافته است، بلکه می‌فرماید جمیع انسان‌ها آنها را لعنت می‌کنند).

پس خداوند متعال نه تنها از «لعن» منع نموده است و این ادعا جوی کاذب است، بلکه تصریح نموده است که همه‌ی انسان‌ها کفار، مشرکین و ظالمین را لعن می‌کنند و این لعن نیز در طول لعن ملائکه و خداوند متعال است.

زیارت عاشورا نیز دانشگاه «تولی و تبری»، یعنی دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی است و بیانیه‌ی اعلام مواضع توسط زایر است. چه آن که در سرتاسر زیارت عاشورا، ذکری از مناقب سیدالشهداء امام حسین (علیه‌السلام) به میان نمی‌آید، بلکه سراسر اعلام مواضع شخص زایر است. من سلام می‌دهم، من لعنت می‌کنم، من برائت می‌جویم، من تقرب می‌جویم، من از خدا می‌خواهم، من امید توفیق خونخواهی دارم و... و خلاصه سراسر سخن از «من» و «مواضع من» است و انسان باید بداند که کدام شخص یا گروه یا جبهه‌ای در ظل رحمت است و کدام دچار «لعنت»، یعنی دور شده از رحمت الهی می‌باشد. آن هم در برهه‌ای که این دو گروه مقابل هم ایستاده‌اند. چه در گذشته و چه در حال.

در این خصوص پیش‌تر مطلب مبسوطی تحت عنوان ذیل درج گردیده است که حتماً مطالعه نمایید:

«مگر لعن کردن بد نیست، پس چرا در زیارت عاشورا این همه لعن وجود دارد؟»

سوال ۲۵: (در سایت‌ها آمده): شیعیان معتقدند که امام زمانشان زنده است. پیامبر (ص) فرمود: من بشری مثل شما هستم و از دنیا رفت؟ پس مگر عمری چنین طولانی ممکن است؟ آیا بهتر نبود که خود پیامبر (ص) زنده می‌ماند تا این همه اختلاف نباشد. (۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی مهم باید توجه شود:

الف - یک موقع کسی خدا، رسول(ص)، اهل بیت(ع)، امامت، امام زمان(عج)، غیبت و ظهور را قبول ندارد، آن وقت باید بحث را از نقطه و مبدأ دیگری آغاز نماید، وگرنه سؤالش بهانه‌جویی محسوب شده و به هیچ نتیجه‌ای نیز نمی‌رسد. اما یک موقع شخص همه‌ی این اصول را قبول داشته و در چند و چون و چگونگی امکانش مانده است، آن وقت اگر هیچ نداند، دست کم می‌داند که خداوند مجبور نیست و به هر چه اراده کند قادر است و فعل او نیز براساس علم و حکمت است. اگر چه شخص آن را نداند، باب تحقیق نیز بسته نیست.

ب - در هر مبحثی [چه اعتقادی و دینی و چه غیر آن] دقت کنیم که در ذهنمان خلط مبحث صورت نپذیرد و هر موضوع و مقوله‌ای را در جای خود و محدوده‌ی خود مورد تفکر، تأمل و تعلّم قرار دهیم. این که پیامبر اعظم(ص) فرمود: «من بشری هستم مثل شما» یک مقوله است و این که «آیا بشر می‌تواند عمری طولانی داشته باشد» یک مقوله‌ی دیگر است و این که حالا «چرا عمر این طولانی شود و آیا بهتر نبود عمر آن طولانی شود» یک مقوله‌ی متفاوت است که ذیلاً به هر سه اشاره می‌شود.

ج - «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، اشاره به خلقت عنصری حضرت دارد که از نور یا آتش یا ... خلق نشده و از گروه ملائک یا جنیان یا موجودات ناشناخته نیست، بلکه از جنس «بشر» است. لذا دارای مؤلفه‌ها و مشخصه‌ها و نیازهای سایر آحاد بشر است. یعنی: از نطفه به دنیا آمده، می‌خورند، می‌آشامند، می‌خوانند، بیدار می‌شوند، تولید مثل دارند، بیمار شده و بهبود می‌یابند و در نهایت، رحلت می‌نمایند. خوب حالا چه کسی گفته که امام زمان(عج) هیچ گاه نمی‌میرد؟ طبق آیه‌ی کریمه‌ی «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (العنکبوت، ۵۷)»، همه‌ی مخلوقات خدا مرگ را خواهند چشید، از جمله ایشان.

اما این که آیا بشر می‌تواند عمری طولانی داشته باشد؟ پاسخ این است که: بله. اساساً همه‌ی تلاش‌های علمی بشر برای این است که میانگین عمر را بالا ببرد و نمونه‌ی تاریخی نیز بسیار داشته است. خدا می‌داند که حضرات آدم و حوا علیهماالسلام چند صد سال یا حتی چند هزار سال عمر کرده‌اند؟ حضرت نوح(ع) فقط بیش از ۹۳۰ سال نبوت و دعوت داشت و اساساً عمر بشر در آن دوره بسیار طولانی بود. در تمامی اخبار آمده که از عمر سلمان در زمان بعثت چهارصد سال می‌گذشت. در میان افراد معمولی نیز ۲۰۰ یا ۳۰۰ ساله به ثبت رسیده است. دقت شود که بشر، مرگ اختیاری و مرگ اجباری دارد. ما نمی‌دانیم که خدا برای ما چند سال عمر قرار داده است، اما گاه به صورت ناگهانی و اغلب به صورت تدریجی و ناخودآگاه [به واسطه‌ی تغذیه، دخانیات، هوای آلوده، جنگ‌ها، فشارهای روحی و روانی و ...] عمر خود را کاهش داده و خودکشی می‌کنیم. لذا اگر متوسط عمر ما در عصر حاضر ۸۰ سال است، نباید گمان کنیم که بشر امکان عمر بیشتر و یا حتی چند برابر را ندارد. پس طولانی بودن عمر بشر، چیز عجیب و غیرقابل قبولی نیست.

د - اما نکته‌ی آخر و سؤال از این که «آیا بهتر نبود پیامبر اکرم(ص) ... زنده می‌ماند؟» ریشه در علم کم و تکبر و غرور بسیار دارد که انسان «حکمت» مفروض خود را برتر از حکمت و مشیت الهی می‌داند. لذا بدون این که وارد مباحثی چون: نبوت، ولایت، امامت و ... گردیم، فقط پاسخ صریح خداوند علیم و حکیم را متذکر می‌گردیم که فرمود: خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

«وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَّا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آیه‌ای به سویشان آید گویند هرگز ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نظیر آنچه پیغمبران را داده‌اند به ما نیز بدهند، خدا بهتر داند که پیغمبری خویش کجا نهد، کسانی که به گناه پرداخته‌اند به زودی نزد خدا به خاطر آن نیرنگ‌ها که می‌کرده‌اند خفتی و عذابی سخت به ایشان می‌رسد.

پاسخ این که چرا این پیامبر شد و او نشد؟ چرا به او وحی آمد و به من یا دیگری نیامد؟ چرا او از دنیا رفت و این نرفت؟ چرا این زنده بماند و او نماند... و امثالهم، این است که خدا بهتر می‌داند که نبوت، رسالت، ولایت و امامتش را کجا قرار دهد؟ ملائک گفتند: چرا ما را خلیفه نمی‌کنی؟ فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

سوال ۳۶: کارشناس شبکه تلویزیونی وهابی (وصال) مدعی شده هیچ حدیثی دال بر ولایت حضرت علی (ع) وجود ندارد؟ پاسخ مستند و کوبنده چیست؟ (۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه از آن شبکه و کلّ سازمان وهابیت کلام و مواضع دیگری انتظار نمی‌رود و امیدی نیست که بگویند «اشهد انّ علی ولی الله»، اما در عین حال نظر کلیه مسلمانان عزیز [اهل تشیع و تسنن] را به پاسخ‌های ذیل خطاب به وهابی‌ها، شبکه‌ی وصال، آن کارشناس و سایر کارشناسان وهابی‌مسلك جلب می‌نماییم:

الف - برای جهان اسلام [تشیع و تسنن]، نظرات کارشناسی وهابی‌ها در خصوص اسلام، با نظرات کارشناسی سازمان‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی امریکا، انگلیس و اسرائیل هیچ فرقی ندارد و کلاً فاقد ارزش می‌باشد و اگر پاسخی ایفاد می‌گردد، فقط جهت اطلاع و آگاهی مسلمانان است.

ب - به فرض که حدیثی درباره‌ی ولایت حضرت علی (علیه‌السلام) وجود نداشته باشد [که دارد]، به وهابیت چه ربطی دارد؟ مگر به سایر آیات بین قرآن کریم و احادیث وارده ایمان آورده و عمل می‌کنند؟!

ج - مگر تأسیس فرقه‌ی وهابیت [بر اساس استناد قطعی و معتبر] کار انگلیس نبوده است؟ مگر عبدالوهاب، بنیانگذار این فرقه از سوی مستر همفر انتخاب و تحریک نشد و با عقد پیمان با امیردرعیه، محمدبن‌سعود (جد آل‌سعود) از قوای نظامی او جهت ترویج مذهبش که مخالف عقاید مسلمانان (اهل‌سنت) بود اقدام نکرد؟ مگر امروزه وهابیت به عنوان یک سازمان قدرتمند و تحت سلطه‌ی امریکا، انگلیس و اسرائیل فعالیت تشکیلاتی ندارد؟ آیا وهابیت برای پذیرش ولایت امریکا و انگلیس (کفر و ظلم) به آیه یا حدیثی استناد می‌کند؟!

د - کشتار بی‌رحمانه‌ی مسلمانان سرزمین حجاز در زمان استعمار انگلیس و تداوم آن، و هم اکنون کشتار مسلمانان یمن، لشکرکشی به بحرین و کشتار مسلمانان بیدار و انقلابی بحرین، هم پیمانی با اسرائیل جهت کشتار مسلمانان فلسطین و لبنان (به ویژه نوار غزه)، همراهی و همکاری با اتحادیه‌ی اروپا جهت تحقق آمال آنها در مصر، سوریه، لبنان و دشمنی با جمهوری اسلامی ایران، حلال شمردن خون شیعه در خطبه‌های نماز جمعه، آن هم در شهر امن مکه و در کنار خانه‌ی خدا و در دوره‌ی حج تمتع و ... بر آیه و حدیث مستند است؟! آیا وهابی‌ها آیات قرآن کریم را که خودشان سالیانه میلیون‌ها جلد به چاپ می‌رسانند، دال بر ضرورت نپذیرفتن ولایت کفار و مشرکین، ضرورت مبارزه با ظلم، ضرورت جهاد در مقابله‌ی هجمه‌ی دشمنان به اسلام و بشریت، ضرورت اخوت و اتحاد مسلمین، دشمنی با منافقین و ... را نخوانده‌اند؟! پس اصلاً حق ندارند که راجع به اسلام عزیز و قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم (ص) سخنی بگویند و هر چه بگویند نیز در راستای اهداف و منافع استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل بوده و فاقد اعتبار و حتی ارزش مباحثه است.

ه - اما اگر مسلمان دیگری چنین ادعایی نماید و یا سؤال کند که آیا حدیثی از پیامبر اکرم (ص) دال بر ولایت حضرت علی (ع) وجود دارد یا خیر؟ نظر وی را به نکات و چند حدیث به عنوان نمونه‌ای از احادیث متواتر به نقل از منابع اهل سنت جلب می‌نماییم:

ه/۱: اگر در وجود حدیث راجع به ولایت حضرت علی (ع) شک داشته باشیم، نسبت به عدم وجود حتی یک حدیث راجع به ولایت غیر علی (ع) در کلیه‌ی منابع اسلامی یقین داریم. پس چرا باید ولایت دیگران را بدون سند بپذیریم، اما نوبت به ولایت علی (ع) که می‌رسد، از خود انفعال نشان داده و به دنبال آیه و حدیث بگردیم؟! هر دلیلی که بتواند ولایت و حتی حکومت سه خلیفه‌ی دیگر را توجیه کند، نسبت به ولایت و نیز حکومت حضرت علی (ع) موجه‌تر است. آیا این انفعال در مقابل نام علی (ع) نتیجه‌ی ظلم و خفگان و ضدتبلیغ حکومت‌های جابری که نه تنها شیعه یا سنی نبودند، بلکه اساساً مسلمان نبودند نیست؟ آیا می‌توان معاویه، یزید، حجاج، هارون، مأمون، متوکل و ... را با آن شراب‌خواری‌ها و ظلم‌ها و جنایت‌ها و آدم‌کشی‌ها، مسلمان دانست؟!

ه/۲: اهل تشیع و اهل تسنن ناچارند که به ولایت علی^(ع) اذعان کرده و گردن نهند. چرا که شیعه اساساً او را «ولی الله»، «حجت الله» و امام می‌داند و اهل تسنن نیز ولایت چهار خلیفه را پذیرفته‌اند. لذا ناچارند پس از بیعت با خلفای سه گانه، با علی^(ع) بیعت کرده و چون پس از او دیگر خلیفه‌ای نیامده است، در همان بیعت باقی بمانند. لذا ولایت امام علی^(علیه السلام)، مهم‌ترین و مطمئن‌ترین «عامل و محور وحدت» است.

ه/۲: و اما چند حدیث برای مسلمانان اهل تحقیق [اعم از شیعه و سنی] به سند اهل سنت:

***-** أبوسعید خُدَری و سایر اکابر اهل سنت چون طبری، سیوطی، قرطبی اندلسی، ثعلبی و آلوسی بغدادی اذعان دارند که آیهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» در شأن علی بن ابی طالب نازل شد. (الحاکم الحسکانی، عبید الله بن عبد الله بن أحمد، شواهد التنزیل؛ ج ۱، ص ۲۵۰)

***-** ابوصالح از ابن عباس در مورد شأن نزول آیهی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» روایت نموده که فقط در شأن علی نازل شده است و همچنین آیهی «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» در مورد علی نازل شده است و نیز آیهی «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن. در مورد علی نازل گردیده است و خدا پیامبر را به ابلاغ آن امر نموده است، پس پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه و هذا علی مولاه «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست».

(همان مدرک، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴۰)

***-** عبدالله بن ابی اوفی گفت که رسول خدا^(ص) در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: «إِيَّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»، سپس پیامبر دست علی را بلند کرد تا حدی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد، سپس فرمود: «آگاه باشید، هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، پروردگارا، با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد، دشمن باش». سپس فرمود: «پروردگارا، شاهد باش». (شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۲)

***-** در سنن نسائی (که از صحاح سنّه - شش کتاب مرجع اهل تسنن است) واقعه‌ی غدیر چنین تصریح شده است: پیامبر اکرم^(ص) فرمودند: بیک اجل به طرف من آمده و من به بیک اجل لبیک گفته‌ام؛ یعنی مرگ من نزدیک است. من دو چیز گران بهاء در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. ببینید که با آنها چگونه برخورد می‌کنید. این دو، از همدیگر، تفکیک شدنی نیستند. مردم! خدا، مولای من هست و من ولی هر مؤمنم. هر کس من ولی او هستم، این علی هم ولی او هست.

(السنن الکبری للنسائی، ج ۵، ص ۴۵ - فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، ص ۱۵، شماره ۴۵)

و البته در سایر صحاح سنّه به ویژه صحیح مسلم و حتی صحیح بخاری نیز احادیث بسیاری دال بر ولایت حضرت علی^(ع) ذکر شده است. و اگرچه وهابیت بسیار کوشیده است که مدارک را جمع‌آوری نموده و در تجدید چاپها حذف کند، اما آن قدر متواتر است که قابل حذف و انکار نبوده و همچنان در دسترس است.

پس اگر وهابیت که تشیع را مردود شمرده و خون شیعه را مباح می‌داند، منابع اهل سنت و از جمله صحاح سنّه را نیز قبول ندارد، دلیل دیگری بر مسلمان نبودنش می‌باشد.

سوال ۲۷: مگر خدا نمی‌توانست به جای غایب کردن حضرت مهدی (عج)، جان او را از گزند دشمنان محفوظ دارد و اصلاً چه نیازی دارد که سال‌ها در غیبت باشد و سپس ظهور نموده و ظلم را از میان بردارد؟
(۶ اردیبهشت ۱۳۹۱)

در متن این سؤال آمده: او نیز مانند پیامبر اعظم (ص) بشری عادی بوده و در گزند میکروب‌ها و ... قرار دارد، پس چگونه ممکن است زنده بماند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در خصوص این که او نیز مثل پیامبر اکرم (ص) است و پیامبر اعظم (ص) نیز به لحاظ بدن عنصری مثل سایر انبای بشر است، و این که این امر منافاتی با طول عمر ندارد، قبلاً توضیح داده شد (۱)، اما در پاسخ این سؤال لازم است به نکات ذیل توجه گردد:

الف - خدا هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد، چرا که «فعال ما پیش‌آء» است، اما دلیل نمی‌شود که دیگران تعیین کنند که چه کاری را به چه شکلی انجام دهد و یا به جای چه کار دیگری انجام دهد! اگر کسی به خدا ایمان داشته باشد، می‌داند که فعل خدا بر اساس «علم و حکمت و مشیت» اوست و علم بشر هیچ‌گاه بر علم او برتری و چیرگی ندارد. پس بهترین کار، همین کاری است که او می‌کند. و اگر کسی اساساً به خدا ایمانی نداشته باشد، این بحث‌ها بهانه برای ضدتبلیغ است.

ب - یکی از مشکلات ذهنی این است که برخی گمان می‌کنند «غیبت» یا «امام غایب است»، یعنی او مثل ملائک در عالم غیب زندگی می‌کند و یا مثل موجودی نامرئی آمد و شد می‌نماید و کسی او را نمی‌بیند! در صورتی که اصلاً چنین نیست، بلکه این غیبت، غیبت از شناسایی است نه غیبت وجود عنصری. چنانچه در مورد غیبت ایشان فرمودند: «روی زمین زندگی می‌کند، مثل همه‌ی مردم، می‌بیندش، ولی نمی‌شناسدش». مثل صدها هزار نفری که ممکن است انسان در روز ببیند، اما چون نمی‌شناسد، متوجه نمی‌شود که چه کسی را دیده است و اگر از او سؤال کنند که فلانی را امروز دیدی؟ پاسخ می‌دهد خیر. در حالی که ممکن است دیده باشد. لذا امام زمان (عج) نیز مانند هر انسان دیگری و مانند حضرت علی یا سایر ائمه (ع) در زمان خودشان زندگی بشری دارند، غذا می‌خورند، می‌خوابند، بیدار می‌شوند، بیمار می‌شوند، بهبود می‌یابند، جهاد می‌کنند، به درماندگان می‌رسند و ...، اما اینها هیچ کدام دلیل نمی‌شود که الزاماً عمرشان نیز کوتاه باشد.

پس معلوم می‌شود که این غیبت، خروج از کره‌ی زمین و یا غیبت عنصری و جسمی برای محفوظ ماندن از گزند بلاهای طبیعی یا میکروب‌ها و ... (که در متن سؤال آمده بود) نیست، و حفظ جان از کشته شدن توسط دشمنان که در برخی از روایات آمده نیز به همین صورت محقق می‌گردد، یعنی نمی‌شناسندش که قصد جانش را کنند و مانند ۱۲ معصوم و یازده امام دیگر به شهادتش برسانند. و این بهانه است که کسی به خدا بگوید: حالا چرا این طوری جانش را حفظ کردی، مگر نمی‌توانستی طور دیگری حفظ کنی؟!

ج - اگر به مباحث ولایت، امامت، زعامت، حکومت و عدل گستری در اسلام دقت شود و همچنین حکمت «غیبت» و مسئله‌ی ظهور و حکومت جهانی مورد نظر و تأمل قرار گیرد، معلوم و میرهن می‌گردد که این غیبت فقط «غیبت از حکومت» است و ظهور نیز «حکومت ظاهری و عیان» ایشان است. وگرنه «وجود» ایشان غایب نیست که روزی ظاهر شود. ایشان هستند و اساساً زمین هیچ‌گاه بدون امام زنده، حاضر و ناطق نمی‌ماند.

امام دو شأن دارد: یکی «ولایت و امامت»، که انتصاب آن از ناحیه‌ی خداوند متعال است و فرقی نمی‌کند که مردم بپذیرند و یا نپذیرند، در هر حال او امام است. و دیگری «حکومت» است که تا ظرفیت، طلب و پذیرش در مردم نباشد، محقق نمی‌گردد. چنانچه وقتی مردم حضرت علی (ع) را نمی‌خواهند، ایشان خانه‌نشین می‌شوند و وقتی امام حسن (ع) را نمی‌خواهند، از حکومت کنار می‌روند و وقتی دیگر ائمه را نمی‌خواهند، آنها به حکومت نمی‌رسند. پس حکمت و سرّ اصلی طول کشیدن غیبت این است که مردم باید بفهمند و بدانند

که از افرادی چون خودشان، سلاطین، احزاب، ایسمها و ...، کاری برای نجات آنها از زنجیر بندگی فراعنه‌ی زمان و مساعد شدن زمینه‌ی رشدشان برنمی‌آید و حتماً باید یک خلیفه‌الله و منجی الهی بر آنان حکومت کند و عدل را در زمین پراکنده نماید. لذا مکرر بیان شده است که ایشان تا به حد کافی یار نداشته باشند، ظهور نخواهند نمود.

البته دقت شود که «خواستاری» مردم به این نیست که حتماً اکثریت مردم جهان، حجة بن الحسن العسکری (عج) را شناخته و با دعای فرج منتظر ظهورش باشند، بلکه ناامیدی از قدرتها و مکاتب بشری و انتظار فرجی الهی، مساعدکننده‌ی زمینه‌ی پذیرش است.

با کمی مطالعه و تأمل مشهود می‌گردد که همه‌ی پیروان ادیان الهی و همچنین ادیان بشری (بتپرستان) و حتی مکاتب بشری (ایسمها)، ضمن آن که انتظار و امیدی معقول و فطری به رسیدن بشر به کمال و زندگی بدون ظلم در زمین دارند، منتظر یک منجی، یک رهبر و یک قدرت مافوقی که این امید را محقق نموده و جامعه را رهبری کند نیز هستند، منتهی در معرفی و انتخاب مصداق به خطا می‌روند. چنانچه همگان پرستنده هستند و اگر «الله جل جلاله» را نشناخته و بندگی نکنند، حتماً به «إله»های کاذب رجوع کرده و بندگی آنان را می‌کنند، اگرچه «إله»ی کسی نفس خودش باشد.

اما رشد بشر از یک سو، امتحان دادن و مردود شدن همه‌ی مدعیان از سوی دیگر، فشار ظلم حاکمان جور از سویی دیگر، افتادن نقاب‌های رنگین از چهره‌ی انحراف‌ها و منحرفین و ...، سبب بیداری و حرکت می‌گردد، چنانچه امروزه شاهد تبلورهای چشمگیری از این بیداری در کشورهای اسلامی و حتی امریکا و اروپا هستیم. همچنین مردم پس از فاصله گرفتن از «دین الهی» به آن روی می‌آورند و در میان ادیان، کم و بیش با اسلام و آن هم «اسلام ناب» آشنا تر می‌شوند و به آن گرویده و یا متمایل می‌گردند. چنانچه امروزه در غرب و شرق عالم و از جمله امریکا و اروپا شاهد آن هستیم. و این امور همه زمینه را برای پذیرش حکومت جهانی منجی عالم بشریت مساعد می‌نماید و ظهور محقق می‌گردد.

سوال ۲۸: چرا باید حضرت مهدی عج در زمانی ظهور کند که ظلم به اعلی درجه خود رسیده باشد. مگر اگر ظلم کمتر باشد مبارزه با آن راحت تر نیست؟ و چرا فقط مردم آخر زمان که عده اندکی بیش نیستند باید راحت زندگی کنند؟ (۷ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بسیار مهم است که سؤال کننده اصل توحید و ولایت و بالتبع امامت را قبول دارد و اکنون با یک سؤال مواجه شده است، یا اصلاً اصول اولیه را قبول ندارد، اما برای تکذیب به فروع آن تمسک جسته است؟ چرا که هیچ نوع بیان و استدلالی برای گروه دوم مؤثر نخواهد بود و اساساً در پی پاسخ و دانستن نیستند، بلکه خواسته‌اند در مخالفت چیزی بگویند.

دقت شود که مسائلی چون «غیبت و ظهور»، فرع بر موضوع «مهدویت» است و آن نیز فرع بر امامت است و آن نیز فرع بر ولایت، نبوت و توحید است و اگر در اصول شک و شبهه یا تکذیبی وجود داشته باشد، سخن از فروع بی‌فایده است. مثل این است که کسی خدا را قبول نداشته باشد و پرسد: چرا باید نماز بخوانیم؟! لذا پاسخ مختصر ذیل فقط خطاب به گروه اول است.

دقت شود که صورت مسئله غلط طرح شده است. کسی مدعی نشده که علت غیبت به اعلی درجه رسیدن ظلم است! ظهور مسئله‌ای جهانی است و ظلم در زمان پیامبر اکرم (ص) نیز در زمین گسترده بود و پس از رحلت نیز به اعلی درجه‌ی خود رسید و هر روز نیز بیشتر می‌شود. بلکه بیان شده او وقتی ظهور نماید، جهان را پر از عدل داد می‌نماید، چنانچه پر از ظلم و جور شده است.

نکته‌ی دیگر آن که «ظهور» مسئله‌ای مربوط به حکومت است نه مربوط به وجود امام در میان امت. و غیبت ایشان، غیبت وجود ایشان نیست، بلکه غیبت از ظهور علنی و شناخته شده در جامعه و حکومت علنی بر جهان است.

پس امام هست، قرآن هست، اسلام هست و هر کس بخواهد می‌تواند این راه را انتخاب کند و از امامش پیروی نماید و دیدن ظاهر وجود عنصری ایشان شرط نیست. مگر وقتی حضرت علی (ع) در مدینه دوران سکوت را سپری نموده و حکومتی نداشتند، مردم امام نداشتند؟! یا مگر وقتی در کوفه خلافت می‌کردند، همه‌ی شیعیان در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی ایشان را می‌دیدند؟! امام زمان (عج) نیز همین‌طور هستند. حضور دارند، به امور ولایت و امامتشان می‌پردازند، راهنما و پیشوای طالبان هدایت هستند و در وقت مناسب برای «حکومت» قیام خواهند کرد و البته که قیام و حکومت مستلزم مساعد بودن شرایط گوناگونی است.

به امام سجاد (ع) عرض کردند: پدر شما با ۷۲ نفر قیام کرد و در نهایت شهید شد. شما هم قیام کنید، آخرش این است که شهید می‌شوید. پس چرا قیام نمی‌کنید؟ فرمودند: پدر من ۷۲ یار داشت که قیام کرد و من اگر ۷ یار داشته باشم، قیام می‌کنم.

پس یکی از شرایط ظهور و حکومت، بیداری، تحول و حرکت مردم است. اگرچه قلیل باشند و زمینه‌ی پذیرش دیگران شرط بعدی است. لذا اگر او را نمی‌شناسند، دست کم باید ظلم و ظالم را شناخته و از آنها بیزار باشند.

در خاتمه آن که به چه سند یا دلیلی می‌گویند: «مردم آخر زمان عده‌ی قلیلی هستند؟!» هم اکنون ۷ میلیارد انسان روی زمین زندگی می‌کند که از مجموع چند قرن گذشته بیشتر است. وانگهی مگر می‌دانند که حضرت چند سال حکومت خواهند نمود؟

سوال ۲۹: چرا در میان جوانان گرایش به کوروش و زرتشت تشدید شده است؟ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از شیوه‌های تبلیغات (در هر موضوعی، از کالایی چون لباس و مد گرفته تا دین)، جوّسازی شدید و گسترده‌تر است. چرا که «جوّ» مانند سیل می‌ماند و می‌تواند هر بی‌بنیاد یا سست بنیادی (عوام) را با خود ببرد و همچنین باورهای بی‌کیفیت خارجی ندارند را به اذهان عمومی القا کند، به نحوی که سبب پیدایش همان موضوع کاذب و غیرواقعی گردد. به عنوان مثال ناگهان جوّ می‌سازند که قرار است از هفته‌ی دیگر برنج کم و گران شود. در حالی که اصلاً چنین قراری نیست. اما یک عده‌ی زیادی از نگرانی هجوم آورده و برنج می‌خرند و خود به خود برنج کم و بالتبع گران می‌شود. و یا اگر زیاد باشد و گران هم نشده باشد، عده‌ی زیادی گمان می‌کنند که کم و گران شده است و این جوّ تشدید می‌گردد.

در زمان محمدرضا پهلوی، یکی از روش تبلیغات بهائیت همین بود. به صورت گسترده‌ای در تهران شایع می‌کردند که مثلاً در اصفهان عده‌ی بسیاری به بهائیت گرویده‌اند! وقتی به اصفهان می‌رفتیم، مشاهده می‌کردیم که واقعیت ندارد، اما می‌گفتند: اصفهانی‌ها که خیلی دگم هستند، اما در یزد اغلب بهایی شده‌اند. در یزد هم خبری نبود و می‌گفتند: این یزدی‌ها خیلی متعصب هستند، اما در شیراز همه بهایی شده‌اند ...، خلاصه در واقعیت خارجی هیچ خبری نبود، اما جوّ حاکم این بود که همه به شدت به بهائیت سوق و گرایش پیدا کرده‌اند و عده‌ی بسیاری نیز باور می‌کردند.

با توجه به مقدمه‌ی فوق، اینک به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - به دنبال سیاست‌های پشت‌پرده‌ای که برخی از آنها شناخته شده هستند [مثل دستور تبلیغ گسترده به تمامی ادیان، مذاهب، مکاتب و حتی شیطان‌پرستی و حمایت همه جانبه از آنان]، و بسیاری دیگر هنوز ناشناخته و پشت پرده باقی‌مانده‌اند، دستور داده شد تا در یک هجمه‌ی گسترده و شدید ضدتبلیغی علیه اسلام و به ویژه تشیع، با سوءاستفاده از «حبّ وطن» شدید ایرانیان (که در همه‌ی جنگ‌ها مشهود بوده و هست)، اسلام به عنوان یک دین عربی که به ایران حمله کرده معرفی شود و «کوروش» به عنوان آلترناتیو مورد تبلیغات گسترده قرار گیرد. لذا ناگهان در تمامی سایت‌ها نام «کوروش» به نوعی فرافکنی شد که گویا تاریخ ایران همین یک پادشاه را داشته است، نه داریوشی داشته و نه محمدخان قاجار و نه رضا و محمدرضا پهلوی! و چون «کوروش» پادشاهی موفق و نامی بوده است، طرح نام او به صورت ناخودآگاه، پادشاهی را تبلیغ و توجیه می‌نماید.

ب - همزمان با «ملی نشان دادن دین خدا» و عربی معرفی کردن اسلام [که دین خداست و دین خدا ملی‌گرا نیست]، مقرر شد تا زرتشتی‌گری به عنوان یک دین و آیین ایرانی مطرح و تبلیغ گردد.

ج - در همین راستا به ناگاه مشاهده کردیم ضمن ضدتبلیغ علیه اسلام و تبلیغ زرتشتی‌گری، برچسب‌های لوگوی زرتشتی در سطح گسترده‌ای و در قالب‌های متفاوتی از بوگیر خودرو گرفته تا شیرنگ یا مدالیوم و پوستبرای مغازه‌ها، تولید و توزیع شد(!؟) و در اماکن مذهبی (مانند دست‌فروش‌های مقابل حرم امام‌رضا(علیه‌السلام) یا شهر ری و ...) بیش از نقاطی چون تخت جمشید یا سواحل مازندران در منظر عموم قرار گرفت. این فرافکنی هم زمان با فرافکنی نام کوروش و چاپ و توزیع کتیبه‌ی کوروش و بحث در خصوص مفاد آن و حتی قیاس با اسلام و ...، [البته حتماً از روی اتفاق، انگلیس نیز تصمیم گرفت پس از چند قرن، کتیبه‌ی کوروش را برای زیارت از نزدیک، به صورت امانت به ایران بیاورد؟! و کاری که در زمان رضا و محمدرضا دست‌نشانده و دوره‌ی تاجگذاری و «کوروش آسوده بخواب که ما بیداریم» نیز نکرده بود] را در دوره‌ی جمهوری اسلامی که شدیدترین و بارزترین دشمن قلمدادش می‌کند، کرد!

د - هم زمان تشکیلات زرتشتی‌گری که قرن‌ها آرام به نظر می‌رسید و حتی در طی چند قرن استعمار روسیه، انگلیس و امریکا به یاد ایران و تاریخ ایران نبود، در دو محور «کوروش» و «زرتشت» فرافکنی گسترده‌ای را آغاز نمود. این تشکیلات بسیاری از نوجوانان و جوانان زرتشتی را به مقام «مؤیدباری» مفتخر نمود و ضدتبلیغ گسترده علیه اسلام - عربی معرفی کردن اسلام - پدرخوانده‌ی اختصاصی معرفی کردن

کوروش و تبلیغات گسترده‌ی زرتشتی‌گری را در قالب وبلاگ، ایمیل، اساماس و ... بر عهده‌ی آنان گذاشت و البته هم‌زمان از سطوح دیگر در کشور نیز زمزمه‌هایی شنیده شد.

جالب آن که بدانید، این گروه به اصطلاح «مؤبدیار»، سایت‌های اسلامی [و حتی **ایکس - شیبه**] را نیز رصد می‌کنند و اگر زمینه‌ی مناسبی پیدا کنند و یا مطلبی به آنها بر بخورد، حتماً ارتباط گرفته و انفعال نشان می‌دهند. و البته این تبلیغات و فرافکنی گسترده، بدون حمایت مالی کلان امکان‌پذیر نمی‌باشد.

و - به رغم این هجمه، این که جوانان به شدت به زرتشتی‌گری یا کوروش گرایش یافته‌اند، فقط یک جوّ است.

کوروش یک پادشاه ایرانی بوده و موضوعیتی برای گرایش یا عدم گرایش ندارد و همه‌ی آحاد کشور نقاط مثبت و فرازهای تاریخی خود را دوست دارند و از نقاط تاریک و فرودهای آن متأسف هستند.

و اما **زرتشت**، اگر به فرض پیامبر هم باشد، مربوط به سه هزار سال پیش است و از او نه کتاب موثقی باقی مانده و نه تاریخ مدون و معینی که کسی بخواهد پیروی کند. مضاف بر این که زرتشت اگر پیامبر هم باشد، هرگز نگفته است: «ای ایرانیان، من پیامبر ملی شما هستم و تا آخرالزمان دیگر پیامبری نمی‌آید و اگر آمد شما حق پیروی از او را ندارید! چون من ایرانی بودم، شما هم ایرانی هستید ... و خدا هم در بهشت یک جای خاصی برای ایرانی‌ها قرار داده است». اگر زرتشت پیامبر باشد نیز ایرانی کردن او یک توطئه و دسیسه علیه خودش است. البته اگر کسی اصرار داشته باشد که پیامبر حتماً باید شناسنامه‌ی ایرانی داشته باشد تا ما بپذیریم، پس از زرتشت نیز پیامبران بسیاری در ایران بودند. از جمله «دانیال نبی در شوش» و شش تن از انبیای الهی که در قبرستان تخت فولاد اصفهان مدفون هستند. حالا چرا الا و لابد فقط زرتشت و لا غیر؟! خدا می‌داند و هر عقل سلیم.

به همین دلایل، نه تنها «شدت گرایش به کوروش و زرتشت» یک جوّ است، بلکه بعید است هیچ مسلمانی که کمترین اطلاع و ارتباطی با اسلام داشته، زرتشتی یا بهایی یا حتی مسیحی شود.

یک خاطره‌ی گویا از مرحوم علامه جعفری^(ه):

ایشان می‌فرمود: زنی، بسیار افسرده و پریشان و مضطرب نزد من آمد که بیچاره شدم، چرا که شوهرم مرتد شده است و طبعاً طلاق من از وی نیز واجب می‌گردد. به او گفتم به شوهرت بگو نزد من بیاید. مرحوم علامه می‌گفت: چند جلسه‌ای با شوهر صحبت کردم که ان‌شاءالله بسیار مفید نیز بود، اما زن را خواستم و به او گفتم: مرتد کسی است که از اسلام خارج شده باشد و شما نگران مرتد شدن شوهرت نباش. چون او اصلاً به اسلام نیامده بود که اکنون از آن خارج گردد.

لذا اگر عده‌ای که ضمن برخورداری از اسلام شناسنامه‌ای هیچ‌آشنایی و تقیدی به دین اسلام نداشتند و گاه به خاطر هواهای نفسانی ابراز برائت می‌کردند، ادعای کوروش‌گری یا زرتشتی‌گری یا مسیحی شدن کردند، گمان نکنیم که عده‌ای از جوانان مسلمان از دین خارج شده‌اند و یا به دین دیگری گرویده‌اند. این گرایش‌های تابع جوّ آنها نیز نوعی توجیه عملکردهای خلافشان و خودنمایی است و چند صباحی بیشتر نیز دوام ندارد و باز تغییر تظاهر در گرایش می‌دهند.

سوال ۳۰: می‌گویند: امام حسین (ع) حتی شمر و یزید را هم شفاعت کرده و به بهشت می‌برد؟! (۱)

(۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مهم است که آیا امام حسین یا سایر ائمه علیهم‌السلام خودشان چنین فرمودند، یا گویندگان از نزد خود برای ایشان چنین تصمیم گرفته‌اند؟!

این گونه سخنان اگر از روی ساده‌اندیشی نباشد، هدفدار و به منظور لوث کردن اعتقادات، باورها و ارزش‌ها و سست کردن ایمان مردم و توجیه دشمنان اسلام و مسلمین قلمداد می‌گردد.

الف - اگر کسی گمان کند که رحمت واسعه‌ی الهی و رأفت و شفاعت اهل عصمت^(ع)، سبب ورود همگان به بهشت می‌گردد، نه تنها خلاف نص آیات متعدد قرآن کریم گمان نموده، بلکه تمامی آیات و وعده‌ها و وعیدهای خداوند متعال را باطل شمرده و قیامت، محشر، سؤال و جواب، و در نهایت بهشت و جهنم و ثواب و عقاب را منتفی اعلام کرده است! چرا که اگر قرار باشد همگان به بهشت روند، تمامی مراحل قیامت بی‌مورد است و همین امر منتفی کننده‌ی حکمت و ضرورت ارسال انبیا، کتب الهی و اولیا جهت تشریح تکوین و تبیین باید‌ها و نبایدها می‌گردد. و اگر چنین بود باید گفته می‌شد: هر کسی هر کاری دلش خواست بکند، خداوند متعال ارحم‌الراحمین است و معصومین^(ع) نیز شفاعت می‌کنند و همگان به بهشت می‌روند!

بدیهی است که این گمان، عین افترای «ظلم» به خدا و معصومین^(ع) می‌باشد، چرا که در این صورت هیچ فرقی بین موحد، مسلمان و پیرو امام با کافر، مشرک و قاتل امام (ظالم) باقی نمی‌ماند. در حالی که خداوند متعال از یک سو تصریح می‌نماید که مؤمن و کافر، عالم و جاهل، خبیث و طیب، مرده (کسی که به قلبش مهر زده شده) و زنده و ... مساوی نیستند و تصریح می‌نماید که هر خرد سالمی همین نتیجه را بدیهی می‌داند:

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَا عُجْبَتِكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

(المائدة، ۱۰۰)

ترجمه: بگو [ای محمد] هرگز پاک و ناپاک مساوی نیستند هر چند زیادی ناپاکان شما را به تعجب وا دارد، پس ای خردمندان از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ» (غافر، ۵۸)

ترجمه: نه نابینا و بینا یکسان است و نه آنهایی که ایمان آورده و عمل صالح کردند با بدکاران برابرند اما چه کم متذکر می‌شوید.

و از سویی دیگر، ضمن وعده‌ها و وعیدهای حتمی و بی‌تردید و بدون تغییر راجع به برپایی قیامت، حساب و کتاب و ثواب و عقاب، تصریح می‌نماید که کفار، مشرکین و ظالمین حتماً به جهنم می‌روند و در آنجا همیشگی (خالد) خواهند بود:

«كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاُ الظَّالِمِينَ» (الحشر، ۱۶ و ۱۷)

ترجمه: درست مثل شیطان که به انسان گفت کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم من از خدا می‌ترسم که رب العالمین است * در نتیجه عاقبت آن شیطان و آن انسان کافر این شد که هر دو برای ابد در آتشند و همین است کیفر ستمکاران.

ج - شفاعت نه بازی است، نه شانسی، نه احساسی و نه بی‌حساب و کتاب و نه به‌گونه‌ای که ظلم به دیگران شود. بلکه آن هم به اذن خدا و در حیطة مشیّت و حکمت الهی انجام می‌پذیرد. لذا مکرر بیان شده

است که «شفاعت ما به کسی که نسبت به نماز کاهل است نمی‌رسد»، چه رسد به کافر، مشرک، ظالم، قاتل ... ، مضاف بر این که شفاعت محوکننده‌ی حق‌الناس نیست.

البته در مورد «شفاعت» مباحث مبسوطی درج شده که از طریق درج همین کلمه در بخش «جستجو در سایت» قابل دسترسی می‌باشد.

نکته:

شخصی نزد ظریفی دو بیتی ذیل را خواند و با حالی به اصطلاح عرفانی گفت: «می‌ترسم این اتفاق بیافتد»؟!

عالم همه قطره‌اند و دریاست حسین خویان همه بنده‌اند و مولاست حسین
ترسم که شفاعت کند از قاتل خویش از بس که کرم دارد و آقاست حسین

آن ظریف پاسخ داد: شما اصلاً نگران نباش. چرا که اولاً مطمئن باش که هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد، به این دلیل که آنها کریم و آقا و رؤوف هستند، اما خلاف حکمت الهی (که حتی عقل انسان نیز گواهی می‌دهد) کاری نمی‌کنند و مرتکب ظلم نیز نمی‌شوند. ثانیاً کشتن ائمه^(ع) که مسئله‌ی شخصی نیست، بلکه حق‌التاسی ساری و جاری در طول تاریخ است. لذا اگر همه‌ی ائمه^(ع) نیز شفاعت کنند و همه‌ی انسان‌ها نیز از این حق بزرگ خود [که قتل امام سبب همه‌ی مصیبت‌ها و گرفتاری‌های بشر شده] بگذرند، من یکی نمی‌گذرم، پس معاویه، یزید، شمر و امثالهم مستقیم وارد جهنم می‌شوند.